

عنوان ۶

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



رشد

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و دوم ○ اسفند ۱۴۰۲ ○ شماره پیدری ۳۳۵ ○ ۴۸ صفحه



ISSN: 1606-9072

roshdmag.ir



سلام بر نوجوانان غزه

به زمین عیدی بدهیم

نوشته‌های بارانی

محیط سازگار

باید خطر کردن، سفر کردن، رسیدن
نگ است از میدان، رمیدن، آرمیدن

حمیدسیزواری

#انتخابات
#چشن - سیاسی - ایران

عاشقانه‌های من



بهار را به خانه می آورم
تا در جیب زمستان گل بکارم
و به جای تمام برگ‌هایی که ریخته‌اند
بر شاخه‌های برهنه، پروانه برویانم
بهار نام دیگر توست؛ نام گوارایی که کام کویر را شیرین می کند
و در آسمان یخ‌زده، خورشید می آویزد
این روزها به بادبادک‌هایی فکر می کنم که نام تو را
بردند و از خوش حالی پر در آوردند
وقتی نامت را عاشقانه می نویسم، قلمم نی می زند
و کلمات را می رقصاند و عشق می آفریند.
نامت را عاشقانه تکرار می کنم، غم‌ها از هر طرف
پا به فرار می گذارند، آینه‌ها لبخند می زنند و خانه‌ام
بزرگ و بزرگ‌تر می شود ...
کاش این عاشقانه‌ها را عبادت محسوب کنی.

«سعیده اصلاحی»

قیمت:
۱۰۰۰۰ ریال

خانواده مجلات رشد همه
تلاش خود را کرده است تا این مجله در
دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه
کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان
امکان تهیه آن را داشته باشند.

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



شورای برنامه‌ریزی: مجید عمیق، حبیب یوسف‌زاده، بابک نیک‌طلب، مریم فردی، علی یوسفی، علیرضا نبیتی، عباس نورآبادی

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir
رایانامه: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

● **ارتباط با ما:** اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲ - ۸۸۴۰ - ۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدای پیام بگذارید. کد مدیر مسئوله ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴
● **دفتر انتشارات و فناوری آموزشی:** به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند.
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی، رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی، رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم ابتدایی، رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم متوسطه) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول متوسطه).
آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبین نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

- مدیر مسئول: محمد صالح مدنی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارس‌سازاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نوجوان

رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی و تربیتی
اجتماعی و فرهنگی

دورهٔ چهارم و دوم • اسفند ۱۴۰۲
شمارهٔ پی‌درپی ۳۳۵ • ۴۸ صفحه

نور و گل و شیرینی

حال و هوای نیمهٔ شعبان همیشه مرا بی‌اختیار می‌برد به سال‌های نوجوانی. آن روزها یک هفته مانده به روز تولد امام مهدی (عج) بچه‌های محل پول می‌گذاشتند وسط و یکی را مسئول کل کار می‌کردند. کوچه و محله را برای قدم‌های مبارک آقا امام زمان (عج) آذین‌بندی می‌کردیم؛ آن هم چه آذین‌بندی رؤیایی و شگفت‌انگیزی!

هر کس هر هنری و لطف و سلیقه‌ای در چنته داشت می‌آورد وسط. بچه‌ها و بزرگ‌ترها با ریشه‌ها و کاغذکشی رنگی هرچی گل توی دنیا بود درست می‌کردند؛ یکی از یکی زیباتر. تمام در و دیوار کوچه و محله را پر می‌کردند از آن گل‌ها. جالب بود که بین محله‌ها زیرپوستی رقابتی با موضوع بهترین تزئین به وجود می‌آمد. هر محله می‌کوشید طرح تازه‌ای از آذین‌بندی برای تولد فرزند زیبای حضرت زهرا (س) رو کند.

در ایام میلاد حضرت مهدی (عج) بوی دوستی، مهربانی، شادی، و همچنین انواع خوراکی‌ها، کمک‌ها و نوع‌دوستی فضای شهر را عطر آگین می‌کرد. به‌راستی زمان و مکان پر می‌شد از نور، از مهربانی، از شبنم دوستی. برای من دقیقاً فضای نیمه‌شعبان مثل خواب‌های طلایی و رؤیایی بود. با خودم می‌گفتم: «آقا جان وقتی میلادت زندگی و فضای شهر را برای ما این همه زیبا، رویایی و دل‌نشین می‌کند، اگر قدم‌های خودت را روی چشم ما بگذارد و تشریف بیاورد چه می‌شود؟! حتماً دنیا را گلستان خواهید کرد!»

دوستان گلم بیاییم واقعاً از اعماق دل دعا کنیم تا خدای مهربان در ظهور حضرت حجت (عج) تعجیل بفرماید. آمین.

علی اصغر جعفریان



- ۱ نور و گل و شیرینی
- ۲ هنوز باران می‌بارد
- ۴ نوشته‌های بارانی
- ۷ عجایب ۶۰ ثانیه‌ای
- ۸ محیط‌سازگار
- ۱۰ قرار تازه
- ۱۲ به زمین عیدی بدهیم
- ۱۴ قربانی عشق
- ۱۶ کیمیاگران خاک و سنگ
- ۱۸ کنفرانس به سبک پرسی
- ۱۹ سلام بر نوجوانان غزه

باریک‌تر از مو

- ۲۱ عیبری‌های نو ظهور
- ۲۲ اعتراضات روپوش انتظامات
- ۲۳ پیامک پنهانی
- ۲۴ کله تکانی
- ۲۵ عیب‌پ و غریب‌ها
- ۲۶ پرخ و فلک زمین

- ۲۷ جدول
- ۲۸ خشک طبعی!
- ۳۰ احساس کاذب ارتباطی!
- ۳۲ با مولوی کنار حوض
- ۳۴ نرمش ذهن
- ۳۶ تحصیل و تولید
- ۳۸ قالب شاعران
- ۳۹ نسیم شمال
- ۴۰ خورشید حلوایی
- ۴۱ بفرما کاکا
- ۴۲ ماه مانا
- ۴۴ زور کافی نیست!
- ۴۶ خودت را «میزان» کن
- ۴۸ نوار سبز هیرکانی



نشانی کاتال مجلهٔ رشد نوجوان
متوسطهٔ اول در پیام رسان شاد
@ROSHD_NOJAVAN



NAZAR.ROSHDMAG.IR

هنوز باران می‌بارد

مینو رضایی

زیر باران

چهار صد تا عمود را زیر باران می‌روم. قاتی جمعیتی که نه چتر دارند نه بادگیر. بعضی‌ها پلاستیکی انداخته‌اند روی سرشان و راه می‌روند. بچه به بغل، عده‌عده، تک‌تک، با عصا یا روی کول یک آدم دیگر، یا نشسته توی گاری چوبی و بیشتر روی پاهای خودشان با کوله‌ای یا ساکی توی دست. زن‌ها از عقب و مردها از عقب بیرق‌ها. چرخک (ویلچری) هم زیاد است. توانم زیر باران تمام می‌شود. گمانم عمودها ۴۵۲ تا بودند. نمی‌دانم چقدر از شب گذشته است که خودم را می‌اندازم توی یک موکب. هزار تا عمود دیگر مانده است تا برسم به کربلا!

اینجا همه را دعوت کرده‌اند

از صدای غرش وحشتناک از خواب می‌پریم. هوا هنوز تاریک است. به نظرم رعدوبرق همه را بیدار کرده. چشم‌ها جفت‌جفت در تاریکی می‌درخشند. سوز سردی توی اتاق می‌آید. بلند می‌شوم. پنجره باز شده، نصف پرده بیرون افتاده و خیس است. آرام آرام، طوری که پای کسی را له نکنم، می‌روم سمت پنجره. نزدیک پنجره احساس می‌کنم کف پایم خیس است. کف زمین نزدیک پنجره آب ایستاده. رد آب را می‌گیرم و می‌بینم از گوشه‌های پنجره شرشر آب دارد در اتاق سرریز می‌شود. می‌ترسم آب به رختخواب مامان و خانم گرجی برسد. یک پتو افتاده کنار سوله.

پهنش می‌کنم روی آب‌ها تا خشک شود. نمی‌شود. زن کویتی می‌آید کنار پنجره. النگوهاش در تاریکی برق می‌زنند. با گوشه‌ی طلایی‌اش شروع به فیلم‌برداری از کوچه می‌کند. به کوچه نگاه می‌کنم. کف کوچه آب راه افتاده. آب نیست؛ سیل است! یک لحظه به راه فرار فکر می‌کنم. اگر برویم توی کوچه، یک راست با جریان آب غرق می‌شویم. سگ لرزه می‌زند؛ از سرما و ترس.

رعدوبرقی می‌زند و در آهنی حیاط محکم باز می‌شود و کوبیده می‌شود به بلوک‌های خاکستری دیوار. می‌خواهم جیغ بزنم. اما صدایم گرفته، سفت و سخت سرما خورده‌ام. زود خودم را می‌اندازم توی آشپزخانه که چراغش روشن است. پیرزنی دارد قوطی‌های دست نخورده نوشابه و آب معدنی‌های لیوانی شناور را از روی آب می‌گیرد. دستش را می‌کشم و می‌گویم: «سیل! بیا بریم! تو رو خدا بیا بریم!» اما پیرزن فقط می‌گوید: «لَبَّيْكَ ... تَبَّيْكَ ...» جیغ می‌زنم و هی می‌گویم: «مامان! مامان!» ولی صدایم در نمی‌آید.

زن پاکستانی بالای پله‌ها ایستاده. دستش را رو به آب می‌گیرد و زیر لب دعا می‌خواند. من می‌ترسم و دوباره می‌گویم: «مامان! حلیمه خانم! ...» فریادهایم به ناله‌های خروسک گرفته تبدیل می‌شوند و از صدای همین ناله‌ها از عالم خواب

بیرون می‌آیم. هنوز روح به بدنم برنگشته. نمی‌توانم تکان بخورم. همان‌طور طاق باز افتاده‌ام، ولی از گوشه چشمم می‌بینم که مامان توی رختخوابش نشسته. از صدای برخورد دندان‌های من برمی‌گردد سمتم. - تو هم از رعد و برق بیدار شدی؟ صورتش را نزدیک می‌آورد و صدای دندان‌هایم را می‌شنود. هول می‌کند. پتوی خودش را می‌اندازد روی من. پتویش گرم است. دست می‌گذارد روی پیشانی‌ام.

- تو که از دست رفتی دختر!
- مامان، من می‌ترسم. بیا پیشم بخواب!
مامان کنارم دراز می‌کشد. نصف پتو را می‌کشم رویش. دو دستم را می‌گیرد توی دستش. با چشم‌های بسته می‌شنوم که زیر لب دارد «آیه‌الکرسی» می‌خواند و خیلی آرام فوت می‌کند به صورتم.
وقت خداحافظی از اهل خانه، یک بسته مسقطی پذیرایی از طرف حلیمه خانم، یک پلاستیک آلو خشک از طرف مامان و یک شیشه مغز گردو از طرف من توی پلاستیک گذاشتم و به دست زن صاحب‌خانه دادیم. با شیخا، حلیمه بقیه زنان، پیرزن و مرد راننده که ابوامیر صدایش می‌کردند. خداحافظی کردیم. پیرزن با همه دست داد و عادی خداحافظی کرد. اما مرا محکم بغل کرد و چند بار زد پشتم. این برای من یعنی خیالت راحت، بخشیدمت. قبل از بیرون رفتن از خانه، چند دقیقه‌ای «خودعکس»

(عکس سلفی) دسته‌جمعی می‌اندازیم؛ با تلفن‌های همراه من و شیخا و بعد وارد کوچه می‌شویم. با شوق و حال خوبی قدم بر می‌دارم. «وب‌نوشتم» (وبلاگم) را باز می‌کنم. چند کلمه‌ای می‌نویسم و بعد منصرف می‌شود. همه چیز مهیاست. اینجا همه را دعوت کرده‌اند. هر کس خودش باید تصمیم بگیرد که بیاید یا نیاید. کلمات ناقص من به درد هیچ کس نمی‌خورد. خانم گرجی می‌گوید: «از یه جایی بریم که دیگه خوردنی تعارفمون نکنن. با شکم پر که نمی‌شه زیارت کرد!» اصفهانی می‌گوید: «به نیت شفا بخور، هیچ‌دینمی‌شه.»

می‌گویم: «نه بابا ... می‌ترکیم تو این سفر!»

مامان می‌گوید: «پیداده‌روی رو که شروع کنیم درست می‌شه.»

اصفهانی می‌گوید: «خدا قوت بده. آسه‌آسه با هم می‌ریم ایشالا. حلیمه خانوم تو راه برامون دعا و زیارت می‌خوند و کیف می‌کردیم. ماشالا به این حوصله‌اش!»

خانم گرجی می‌گوید: «ایشالا» ولی مضطرب است.

می‌گویم: «نه دیگه! زیارت‌نامه و دعا با من»

اصفهانی ناراضی نگاهم می‌کند. مامان بهش می‌گوید: «این دختر من از بچگی

قاری و حافظ قرآن بوده. صدا و قرائتش خیلی دل‌نشینه حاج‌خانم. ماشالا توی هر کاری می‌ره، بهترینه؛ هم تو قرآن، هم تو نویسندگی»

- چه عجب! بالاخره یه تعریف از من کردی!

اصفهانی می‌گوید: «البته ایشون هم دختر خوبه‌س. اگه این دو جفت جورابشو نداده بود من بو پوشم، پاوام گرم نمی‌شد. خیلی دختر عاقلیه‌س، به فکری همه چی هس.»

اصفهانی از بس غر می‌زد از سردی پاهایش، دو جفت جوراب تمیزم را دادم روی هم بپوشد و بیاید حرم. خودم فقط یک جفت کتیف داشتم که نبوشیدمش. الان کتونی پایم هست و مامان ندیده که پای بی‌جوراب آمده‌ام. مامان می‌گوید: «بیاین قرار بذاریم! هر کی اولین هدیه رو گرفت، یعنی زودتر به حاجتش می‌رسه.»

خانم گرجی گفت: «چه هدیه‌ای؟»

- هر چی. من هر بار رفتم زیارت، همیشه از زائر بغل دستیم یه هدیه گرفتم؛ تسبیح، مهر کربلا، عیدی سید. این رو به فال نیک می‌گیرم که زیارتم قبول و حاجتم روا شده. الانم برای یه سفر حج واجب نیت کردم.

خانم گرجی می‌گوید: «من هم سر بلندی وعاقبت به خیری بچه‌هام.»

اصفهانی می‌گوید: «من پیرم، صدای کلنگی قبرم می‌یاد. خدا عاقبت به خیرم کن!»

خانم گرجی می‌گوید: «نه حاج‌خانم! سایه‌تون بالای سر ما باشه! تازه با هم دوست شدیم. می‌خوایم هر سال با هم بیایم کربلا.»

همه ناخودآگاه می‌گوییم: «ایشالا.» بعد سه تایی‌شان به من خیره می‌شوند.

می‌گویم: «یا امیر المؤمنین! من فقط و فقط برای عرض ارادت اومدم.»

از دروازه‌های (گیت‌های) طولانی و تکرار شونده رد می‌شویم و هی به پدر سلام می‌دهیم و گریه می‌کنیم. برای اذن دخول کف زمین می‌نشینیم. اصفهانی بدجوری پا درد دارد. من خودم را از مامان قایم می‌کنم و هی چادرم را می‌کشم روی پایم. اذن دخول را برایشان می‌خوانم، می‌بینم یک خادم زن می‌آید طرفم. به خودم نگاه می‌کنم. اصلاً نفهمیده‌ام پای بدون جورابم چطوری از لای چادر بیرون آمده. خادم زن یک کیف کوچک را با بندی نازک به گردنش وصل کرده. در کیف را باز می‌کند. از بین سی‌چهل بسته مستطیلی نازک، یکی را می‌کشد بیرون و می‌دهد به من. نگاه می‌کنم. یک جفت جوراب مشکی است.

همراهانم مات شده‌اند. خادمه به سمت زن دیگر می‌رود. بلند می‌شویم و به سمت حرم قدم بر می‌داریم. من رو به گنبد پدر می‌گویم: «سلام ... من دوباره اومدم و اگه قسمت بشه باز می‌یام.»



نوعته‌های بارانی

● رامین جهان پور
● تصویرگر: سید میثم موسوی

آقای نویسنده پرسیان پرسیان نشانی نزدیک‌ترین روستا را از مردم گرفت تا از شهر بیرون برود. همان‌طور که پیاده به طرف ایستگاه می‌رفت، با خود فکر کرد: «مگر نه اینکه توی فضای بسته، توی دود و دم شهر، توی زندگی آهنی و ماشینی، نمی‌شود داستان نوشت؟ نویسنده‌های بزرگ همیشه معتقدند در فضای باز و آزاد و در طبیعت فکر آدم دوچندان کار می‌کند. یعنی اگر فکر آزاد باشد، ذهن خودبه‌خود باز می‌شود. در نتیجه، رؤیا و تخیل سرریز می‌شوند و قلم خودبه‌خود روی کاغذ سُر می‌خورد.»

آقای نویسنده، قبل از حرکت، از اغذیه‌فروشی سر کوجه‌شان یک ساندویچ همبرگر گرفته بود تا در هوای بکر روستا با خیال راحت به آن گاز بزند. بالاخره به گاراژ رسید. در آنجا سوار مینی‌بوسی شد که چند زن، مرد و بچه داخلش نشسته بودند. با خود فکر کرد: «این آدم‌های ساده و صمیمی روستا سرشار از موضوع‌اند که باید درباره‌شان نوشت، آن وقت من خودم را در شهر، توی اتاقم، حبس و مدام به در و دیوار یکنواخت و تکراری آن نگاه می‌کنم، تا شاید قوه تخیل و خلاقیتم به کار بیفتد. اما انگار نه انگار! دیگر مغزم کار نمی‌کند. دلیلش هم این است که فضا بسته است. اما هوای روستا با صدای موسیقی باد و باران و آواز دل‌نشین پرنده‌ها، بهترین آهنگ برای نوازش ذهن و دست‌به‌قلم شدن است.»

در همین فکرها بود که مینی‌بوس ترمز کرد و او فهمید به روستا رسیده است. از راننده تشکر کرد و از ماشین پیاده شد. هنوز چند کیلومتری با خانه‌های روستا فاصله داشت. نگاهی به اطرافش انداخت و گفت: «به‌به! چه طراوتی! چه سرسبزی‌ای!» و از سراشیبه تپه ورودی روستا بالا رفت. همان‌طور که می‌رفت، زیر لب با خودش زمزمه کرد: «بالاخره همان‌جایی را که دنبالش بودم پیدا کردم. از این به بعد برای نوشتن به اینجا می‌آیم. کجا بهتر از اینجا؟»

از کنار چند بوته و درختچه گذشت. صدای آهنگ نه‌ری که از پایین تپه روان بود، به گوشش رسید. به بالای تپه رسید و روی چمن‌ها نشست. آسمان پر از لکه‌های پراکنده ابر بود و از آفتاب شهر خبری نبود. چند دقیقه‌ای ننشسته بود که ناگهان آسمان غریب آقای نویسنده به ذهنش رسید قبل از آمدن باران باید داستان را تمام کند. ساندویچ را کنار دستش گذاشت و نگاهی به دوروبرش انداخت. خانه‌های کاه‌گلی روستا از دور نمایان بودند. چند گاو کمی دورتر مشغول چریدن بودند و آن‌طرف‌تر یک قوچ و چند بز و بره مشغول خوردن علف، کمی دورتر، یک سگ چاق‌وچله داشت می‌پلکاید. دفترچه‌اش را باز کرد و توی دلش گفت: «حالا چه موضوعی انتخاب کنم برای نوشتن؟»

مشغول فکر کردن بود که باد شروع کرد به وزیدن.

وزش باد لحظه‌لحظه شدیدتر می‌شد، طوری که نزدیک بود ورق‌های دفترچه را جدا کند. روی چمن‌ها دراز کشید و دفترچه را زیر شکمش گذاشت. هنوز سطر اول را ننوشته بود که احساس کرد سگ نزدیکش شده است. وقتی سرش را به طرف آن چرخاند، دیگر کار از کار گذشته بود. سگ با یک جست سریع ساندویچ را از کنار دستش قاپید، به دندان گرفت و شروع کرد به دویدن. آقای نویسنده پشت سر سگ دوید و فریاد زد: «آهای! این سگ لعنتی دارد غذایم را می‌برد... یکی جلویش را بگیرد...» اما هیچ کس آن اطراف نبود تا حداقل صدایش را بشنود. سگ با سرعت هرچه‌تمام‌تر می‌دوید.

آقای نویسنده قله‌سنگی از زمین برداشت و به طرف سگ پرتاب





کرد. اما حیوان به سرعت برق از جلوی چشمش دور و داخل علفزارها و بوته‌های اطراف مزرعه گم شد. کمی که دنبال سگ دوید، نفسش بند آمد و خسته شد. با خود زمزمه کرد: «ای سگ لعنتی! امروز مرا بی‌ناهار گذاشتی. حالا چی کار کنم؟!»

به‌ناچار ایستاد. تصمیم گرفت از تپه بالا برود و به جای قبلی‌اش برگردد. هنوز وسط‌های شیب تپه بود که چشم‌هایش از تعجب گرد شدند. دفترچه‌ی صدبرگش توی دهان گاو بود و او در حال نشخوار کردن. با عجله به طرف گاو دوید و دفترچه را از دهانش کشید. دفتر از وسط پاره شد و کاغذها در هوا پخش شدند. نصف دفترچه را برداشت و گاو را از آنجا دور کرد. بعد نشست سر جای قبلی‌اش.

وزش باد خفیف‌تر از قبل شده بود. نفس راحتی کشید و با صورتی برافروخته، از روی سطر شروع کرد به نوشتن. هنوز اولین کلمه را ننوشته بود

که آسمان غریب و رعد و برق زد و تا او به خودش بجنبید، باران شروع کرد به باریدن. اول نم‌می‌بارید و بعد آرام‌آرام شدید شد. به اطرافش چشم چرخاند؛ نه درختی بود و نه سرپناهی تا حداقل از خیس شدنش جلوگیری کند. به‌ناچار به طرف جاده دوید. تا به لب جاده برسد، دفترچه‌اش خیس آب شده بود. آن را همان‌جا انداخت و با خود فکر کرد: «تا سرما نخورده‌ام، باید زودتر خودم را برسانم به خانه. دیگر فکر اینجای طبیعت را نکرده بودم.»

باران یکریز می‌بارید و سر و صورت و لباس‌هایش را خیس می‌کرد. چوپانی با چند گوسفند از کنار جاده رد می‌شد. آقای نویسنده، همان‌طور که در اتاق گرمش نشسته بود، دفترچه‌ی تازه‌اش را باز کرد و سر سطر شروع کرد به نوشتن: «یک روز در طبیعت...»

بیشتر بخوانیم

ستاره‌تربیا:

داستان‌ها و مطالبی زیبا از ایرانیان و افتخارات اسلامی‌شان کتاب حاضر داستان‌هایی است از ایرانیان و علاقه‌مندی آن‌ها به اسلام. در یکی از داستان‌ها سرگذشت روزبه و چگونگی مسلمان شدن وی بیان می‌شود. همچنین بیان می‌شود که علم اگر در تریا هم باشد، مردانی از ایران آن را به دست می‌آورند و در بیان مقام تلاش ایرانیان برای رسیدن به مقصد و مقصود

اسلام، احادیث و روایاتی را می‌آورد.

مؤلف: محسن نعما

ناشر: جمال

سال چاپ: ۱۴۰۱

تلفن:

۰۲۵۳۷۷۴۶۳۵۳



عجایب ۶۰ ثانیه‌ای

مجله عمیق

آیا تا به حال درباره لحظه‌های بسیار کوتاه فکر کرده‌اید؟ آیا می‌دانید در مدت ۶۰ ثانیه یا همان یک دقیقه چه اتفاقاتی در جهان روی می‌دهند؟ آیا می‌دانید هنگام وقوع زمین لرزه، همین ثانیه‌ها هستند که آمار تلفات را رقم می‌زنند؟ آیا می‌دانید یک دقیقه فیلم‌برداری چه هزینه هنگفتی دارد؟ حتی درون بدن ما در مدت یک دقیقه خیلی اتفاقات روی می‌دهند که حیاتی هستند. ممکن است در صحبت‌های روزانه‌مان هر از گاهی بگوییم: «لطفاً یک دقیقه صبر کنید.» اما این‌گونه جمله‌ها تکراری هستند و گفتنشان به عادت تبدیل شده است. در اینجا می‌خواهیم درباره این مدت کوتاه یا همان شصت ثانیه چیزهایی بگوییم که تأمل برانگیزند:

باد خورشیدی

در هر دقیقه باد خورشیدی مقدار ۶۰ میلیون تن هیدروژن خورشید را از بین می‌برد و در فضای بین سیاره‌ای پخش می‌کند.



ابر نواختر

در هر دقیقه ۱۸۰۰ ستاره پر جرم در کیهان طی انفجار عظیمی چرخه زندگی‌شان پایان می‌یابد و به «ابر نواختر» تبدیل می‌شوند.

تبخیر آب

در هر دقیقه حجمی معادل ۶۰ میلیون تن از آب‌های سطح کره زمین تبخیر و به صورت بخار آب در فضا پراکنده می‌شود.

فرود هواپیما

در هر دقیقه حدود ۱۰ هزار هواپیما در فرودگاه‌های جهان نشست و برخاست می‌کنند.



سرعت حلزون

سرعت متوسط بیشتر حلزون‌ها در صورتی که بین راه توقف یا استراحت نکنند، حدود هفت سانتی‌متر در دقیقه است.



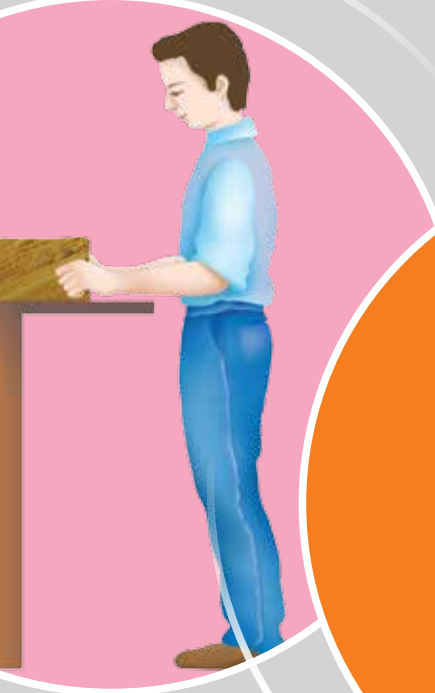
ثانیه‌ها

محیط سازگار

آشنایی با اصول ارگونومی

مجید عمیق

علمی



شیوه صحیح نشستن
مقابل رایانه هنگام کار

ارگونومی چیست؟

کار او استفاده می‌شود. در ارگونومی توانمندی‌ها و محدودیت‌های انسان بررسی می‌شوند. این علم در طراحی محیط کار انسان‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند. بنابراین، ارگونومی یکی از بخش‌های حیاتی در تولید هر محصول یا طراحی فضای کار است و هدف آن راحتی و عملکرد محصول یا فضایی مانند دفتر کار است. هدف از ارگونومی محیط کار، فراهم کردن محیط کار بهتر برای افراد است که افزایش بازدهی و بهره‌وری، کاهش هزینه‌ها و ارتقای کیفیت محصول و افزایش ایمنی را در پی دارد.

ارگونومی از دو کلمه یونانی آرگون به معنی کار و نوموس به معنی قانون‌های کار تشکیل شده است. در واقع، ارگونومی علم ایجاد سازگاری بیشتر میان ابزار و تجهیزات با انسان‌ها در محیط کار است که آسیب‌های محیط کار را به حداقل ممکن می‌رساند. تقریباً هر جایی که انسان در آن کار می‌کند، ارگونومی وجود دارد. دانش ارگونومی دانشی نوین و شاخه‌ای از علوم مهندسی است که در آن از علوم زیستی و روان‌شناسی برای بررسی رابطه بین انسان (نیروی کار) و محیط



بخش‌های ارگونومی

علم ارگونومی در سه بخش کلی

بررسی می‌شود:

۱. ارگونومی فیزیکی: در نوع فیزیکی

یا همان ارگونومی جسمانی، که مهم‌ترین نوع ارگونومی است، اولین چیزی که کارفرما یا مسئول اداره، هنگام اختصاص فضای کار به نیروهایش باید در نظر بگیرد، راحتی فیزیکی آنهاست. در واقع ارگونومی فیزیکی به روش‌هایی مربوط می‌شود که بدن انسان با ابزارها و تجهیزاتی که روزانه با آنها سر و کار دارد مرتبط هستند. در این حوزه از ارگونومی، عنصرهایی که در وضعیت صحیح بدن در حین انجام فعالیت مهم هستند، مورد توجه قرار می‌گیرند. برای مثال، خم نکردن کمر برای برداشتن اشیاء از روی میز، مراقبت از کمر در حالت نشسته، حفظ حالت گردن در امتداد خط ستون فقرات، رعایت فاصله مناسب ابزار از افراد، محل قرار گرفتن ابزار و ماشین‌آلات، دستگاه‌ها و... و انتخاب دقیق از جمله نکاتی هستند که در ارگونومی فیزیکی اهمیت ویژه دارند. بی‌توجهی به این نوع ارگونومی از خلاقیت و بهبود کار می‌کاهد و رعایت این موارد در محیط کار، افزایش خلاقیت و بازدهی و کیفیت کار یا محصول را در پی دارد.

۲. ارگونومی شناختی: در ارگونومی شناختی

مواردی مانند پردازش ذهنی، حافظه و دانش درک انسان و توانمندی‌های افراد در پردازش اطلاعات و داده‌ها بررسی می‌شوند. در این باره، تصمیم‌گیری، عملکرد ماهرانه، و تنش در محیط کار و آموزش، از موضوعات مرتبط هستند.

۳. ارگونومی سازمانی: در ارگونومی سازمانی،

بر خلاف ارگونومی جسمانی، راحتی مطرح نیست، بلکه بهینه‌سازی کل محیط کار مورد توجه است. یعنی روش‌های مناسب برای بهینه‌سازی کار گروهی افراد، بهبود ارتباطها، افزایش خروجی یا محصول، بهبود کیفیت کار، طراحی زمان کار، مدیریت کیفیت و طراحی کار بررسی می‌شوند.

ارگونومی خوب و غلط:

در ارگونومی خوب و رعایت اصول آن، ناسازگاری بین کار و فرد از بین می‌رود و محیط کاری مطلوبی فراهم می‌شود و بهره‌وری افزایش می‌یابد. ارگونومی غلط موجب خستگی افراد، کاهش اشتیاق، منفی شدن روحیه و نیز کاهش بهره‌وری می‌شود.

استفاده از صندلی و میز نامناسب در محیط کار موجب دردهای عضلانی نظیر گردن درد و کمردرد می‌شود.

روشنایی مناسب در محیط کار بسیار مهم است. نور نامناسب از بهره‌وری می‌کاهد و خستگی در پی دارد.

سپردن وظیفه به افراد، تنها به اتکای مهارتشان، روش کارامدی نیست، بلکه علاقه‌مندی فرد هم باید در نظر گرفته شود؛ وگرنه بر میزان خطا و اضطراب افزوده می‌شود.

قرار تازه

شاعرانه

سکوی پرواز

وقتی کتاب تازه می‌فوانم
مس می‌کنم در کوهکشان دیگری هستم
پروانه‌های فکر من
فوش‌ها می‌پرفزند
شاید کتاب تازه‌ام سکوی پرواز است
تا سرزمین‌های شگفت‌انگیز
هر صفحه تازه
دارد برای من
حسی شبیه رویش یک برگ
حسی خیال‌انگیز

مرضیه تاجری

دوباره کوره‌راه
و کم‌شدن
نمی‌رسد به گوش هیچ‌کس
صدای پرده‌های من
نگاه کن
چگونه فرصت سفر
سیاه شد
تمام طول چاره
پر از سکوت ماه شد
قرار تازه‌ای گذاشتم:
از این به بعد کمتر اشتباه می‌کنم
به نقشه، بیشتر
به تابلو
دقیق‌تر نگاه می‌کنم

مهدی مرادی

بی‌نهایت مهربان

دست‌هایش بوی باران می‌دهند
دامنش هم بوی نارنج و ترنج
در نگاه نافذش برق امید
هست روی صورتش فطهای رنج

در تمام لحظه‌های زندگی
فانه از نور وجودش روشن است
تا همیشه غمه‌ام را می‌فورد
هر کجا، هر لحظه همراه من است

با پدر، با فواهر و با من فقط
با زبان عشق صحبت می‌کند
هم به گنجشک آب و دانه می‌دهد
هم به همسایه صحبت می‌کند

حرف‌هایش فوب و شیرین مثل قند
دست‌پفتش بی‌نظیر است و لذیذ
مادرم یک هدیه از سوی خداست
بی‌نهایت مهربان است و عزیز

آزاده سالمی

آرزو

آرزوی او هنوز
چنگلی بزرگ و پیر درخت بود
راه رختش چه سفت بود

رفت و عاقبت رسید
پس چرا؟
در میان آن همه درخت
چنگلی نرید؟

محمد علی محمدی

نسیم نوروزی

طاقت بیاور
قدری تمهل کن
این بار کولی، قانه اش در این هوای نیست
دنبال کارش می رود روزی
خردای آن
از راه می آید
پیک نسیم شاد نوروزی

عبدالرضا صمدی

بیشتر بخوانیم

سی شعر

این کتاب مجموعه‌ای است دربردارنده ۳۰ غزل از سعدی، خلاصه‌ای از زندگی‌نامه او، و تفسیر و معنی شعرهای این شاعر شیرازی. ابتدای کتاب سرگذشت خواجه مشرف‌الدین مصلح یا همان سعدی، به زبان داستانی و مناسب نوجوانان بیان شده است. نویسنده علاوه بر گنجاندن غزلیات این شاعر بلندآوازه، مباحث کلی درباره شعر و غزل فارسی را نیز بازگو کرده است.



مؤلف: مریم محمدخانی

ناشر: شهر قلم

سال چاپ: ۱۴۰۱

تلفن: ۰۲۵۳۷۷۴۶۳۵۳۳

بیاتا...

بیاتا ابر باران را ...
بیاتا گل شکفتن را ...
بیاتا شعر خواندن را ...
بیاتا قصه گفتن را ...
کمی کوچ پرستوها ...
کمی پرواز پوپک‌ها ...
کمی شوق کبوترها ...
کمی احساس لک‌لک‌ها ...
بیاتا بعد از این گل‌ها ...
بیاتا بعد از این گل‌دان ...
بیاتا قصه پروانه ...
بیاتا بال گنبدشکان ...
که با تو شوق فرماها ...
که با تو شور کندوها ...
که با تو برگ‌ها، گل‌ها ...
صدراها، رنگ‌ها، بوها ...
اگر تو برنگردی من ...
اگر تو برنگردی ما ...
اگر تو برنگردی از ...
اگر تو برنگردی تا ...
بگو پس کی قناری‌ها ...
سکوت شهر ما پس کی ...
از این فواید زمستانی ...
بگو فواره‌ها پس کی ...
اگر باشی تمام باغ ...
اگر باشی مترسک‌ها ...
دوباره آسمان آبی ...
دوباره بادبارک‌ها ...
بقدر این جمله‌ها ناقص ...
بقدر این شعر ناقص ...
بیاتا شعر من زیبا ...
بیاتا شعر من کامل ...

سید حبیب نظاری

به ز زمین عیدی بدهیم

حسن ستوده نیا کرانی

گاهی اوقات کارهای انسان به قدری زیاد می‌شوند که ممکن است بسیاری از مسائل مهم را فراموش کند. شاید شما هم به خاطر درس خواندن زیاد و شاید هم از خوش حالی نزدیک شدن عید نوروز، فراموش کرده باشید هفته درخت کاری و روز درخت کاری در اسفندماه است؛ فرصتی فوق العاده مناسب برای شادتر کردن زمین.

در کشور ما روز ۱۵ اسفند به عنوان «روز درخت کاری» شناخته می‌شود. این روز فرصتی مناسب به همه ما می‌دهد که نهالی تهیه کنیم و در جایی مناسب بکاریم. نهال درختی مثل سیب، هلو و آلوچه را شهرداری شهرها در هفته درخت کاری به رایگان به مردم می‌دهند و دستداران محیط زیست می‌توانند بدون آنکه بابت خرید درخت هزینه کنند، نهال درخت تحویل بگیرند. اکثر خانه‌ها هم باغچه کوچکی در حیاط خود دارند که در آن می‌توان درخت کاشت. اما کاشتن یک درخت برای ما چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟

زمین شاد

دی اکسید کربن و اکسیژن

حتماً شنیده‌اید که درخت‌ها دی اکسید کربن هوا را می‌گیرند و در عوض اکسیژن تولید می‌کنند. در حالی که انسان‌ها اکسیژن مصرف می‌کنند و در مقابل، دی اکسید کربن تولید می‌کنند. به این ترتیب، درخت‌ها می‌توانند گازی را تولید کنند که انسان به آن نیاز دارد؛ اما به چه میزان؟

کارخانه اکسیژن سازی!

هر درخت بالغ سالانه حدود ۱۱۸ کیلوگرم اکسیژن تولید می‌کند. البته درخت‌های بزرگ‌تر که عمر بیشتری کرده باشند، اکسیژن بیشتری تولید می‌کنند. دیده‌اید که در جنگل‌ها درخت‌های بلندی هستند که نمی‌توانید نوک آن‌ها را ببینید. اگر درختی به اندازه‌ای عمر کند که طول آن به ۳۰ متر و قطر تنه آن به ۵۰ سانتی‌متر (نیم‌متر) برسد، به تنهایی می‌تواند ۲۷۰۰ کیلوگرم اکسیژن تولید کند. به این ترتیب، جنگلی که پر از درختان بلند و قطور باشد، اکسیژن مورد نیاز انسان‌های بسیاری را تولید می‌کند؛ به طوری که درختان موجود در یک جنگل یک هکتاری، اکسیژن ۱۰ انسان را در طول یک سال تولید می‌کنند. اگر این درختان بزرگ‌تر باشند، حتی تا ۲۸ انسان هم از اکسیژن آن‌ها بهره خواهند برد.

CO₂

کارخانهٔ بلعیدن دی اکسید کربن!

گفتیم درخت‌ها دی اکسید کربن مصرف می‌کنند. اما چقدر؟ یک جنگل یا باغ به اندازهٔ ۶۰۰ مترمربعی را در نظر بگیرید. دی اکسید کربنی که درختان این باغ مصرف می‌کنند، به این ترتیب، یک باغ نه‌چندان بزرگ می‌تواند مواد مضر حاصل از خودروها را از هوا خارج کند و به جای آن اکسیژنی تحویل انسان‌ها دهد که بیشتر از هر چیز دیگر موردنیاز است.

اهمیت اکسیژن در زندگی انسان

اکسیژنی که تولید می‌شود، پس از ورود به بدن انسان، می‌تواند میکروب‌ها و باکتری‌ها را از بین ببرد. اما اگر اکسیژن به هر دلیلی در بدن کم شود (مثلاً به دلیل تنفس هوای آلوده)، ممکن است بیماری‌های فراوانی در بدن انسان ایجاد کند؛ بیماری‌های خونی و قلبی، بیماری‌های ریه، کبد، کلیه و اندام‌های دیگر. به این ترتیب، وجود درخت در اطراف ما می‌تواند به‌طور مستقیم به سلامت ما کمک کند و بیماری‌ها را از ما دور کند.

کدام درخت‌ها؟

بعضی درخت‌ها در بهار و تابستان اکسیژن بیشتری تولید می‌کنند، زیرا برگ‌های آن‌ها در پاییز شروع به ریختن می‌کنند و در زمستان دیگر برگی روی آن‌ها نیست. اما درخت‌هایی که در تمام طول سال سبز هستند، همیشه اکسیژن تولید می‌کنند. به همین خاطر، اگر به کاشتن درخت علاقه‌مندید، بهتر است اسم گیاهان همیشه‌سبز، سرخس، نخل بامبو، پیچک، کاج و صنوبر را به خاطر بسپارید. این گیاهان اکسیژن زیادی تولید می‌کنند و می‌توانند در شادتر کردن زمین و انسان‌های روی زمین تأثیر فراوانی داشته باشند.

با توجه به نکاتی که گفتیم، قطعاً همهٔ شما متوجه شده‌اید که یک نهال نازک و کوچک، سال‌ها بعد چه فایده‌ای می‌تواند برای همهٔ انسان‌ها داشته باشد. پس باید هر چه سریع‌تر دست‌به‌کار شوید. یادتان باشد، تمام درخت‌های بزرگی که اطرافمان می‌بینیم، زمانی نهال‌هایی کوچک بودند که به‌مرور بزرگ شدند و حالا وجود آن‌ها تا این اندازه می‌تواند برای همه مفید باشد. پس بهتر است به آینده فکر کنیم و اینکه این نهال‌ها بعدها برای چه تعداد انسان، اکسیژن تولید خواهند کرد.



فرمانده من

قربانی عشق

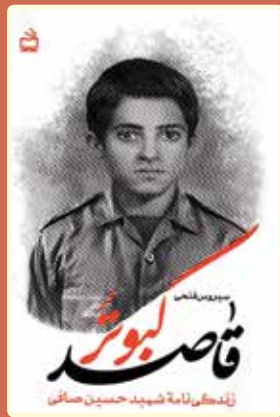
سید حبیب نظاری

نگاهی به زندگی خلبان شهید عباس بابایی

خلبانی، فارغ التحصیل شدی. خلبانی همان دو بال سفید و سبک بود که بر شانه‌های تو روییده بودند.

آسمان گاهی رودخانه نیست، وسعتی است فراتر از آبی‌ها؛ آنجا که دریا را در آغوش می‌گیرد و در دوردست افق، پرواز کبوترانی با بال‌های سفید و سبک را آرزو می‌کند. و تو که از خلبانان کم‌نظیر ارتش بودی و برای پرواز با هواپیمای پیشرفته اف-۱۴ انتخاب شدی و به پایگاه هوایی اصفهان رفتی، یکی از همان کبوتران بودی که آسمان انتظار داشت با بال‌هایش گره بخورد. کبوتر شدن را در مکتب امام شهیدان (ع) آموخته بودی و شاید عشق به او بود که تو را به

آسمان گاهی رودخانه‌ای است که می‌توانی بال‌هایت را در آبی آن بشویی؛ اگر از جنس پرواز باشی. و تو از جنس پرواز بودی. پرواز شناسنامه تو بود. **عباس بابایی** بودی و شاید روز ۱۴ آذر ۱۳۲۹ که در شهرستان قزوین چشم به جهان گشودی، اشتیاق پرواز را می‌شد در چشم‌های تو دید. اشتیاقی که تا آخرین نفس‌هایت در آن چشم‌های زلال موج می‌زد. شاید تقدیر دو بال سفید و سبک بر شانه‌های تو گذاشته بود که سال‌ها بعد، در سال ۱۳۴۸، هنگامی که در رشته پزشکی پذیرفته شدی، به نیروی ارتش پیوستی و در اواخر سال ۱۳۵۱، با درجه ستوان دومی از دانشکده افسری



کبوتر قاصد
نویسنده: سیروس فتحی
سال چاپ: ۱۴۰۰
نشر: انتشارات مدرسه

سلام دوستان خوبم!

کلاس هشتمی هستم، علاقه‌مند به ورزش و تحصیل؛ ولی فقط علاقه دارم. از جایم نمی‌توانم بلند شوم. ساعت خوابم عوض شده است. از دست گوشی تلفن همراه خسته شدم. وقتی می‌روم سراغش به خودم می‌گویم یک ساعت. به خودم که می‌آیم چندین ساعت سر گوشی نشسته‌ام.

دنبال انگیزه‌ای بودم که بلندم کند و حرکتم بدهد. می‌خواستم در مورد هم‌سن و سال‌های خودم بدانم. به حسین صافی ۱۴ ساله رسیدم. شروع کردم به خوانش کتابش:

«فرمانده تیپ امام حسین(ع) تمام سازوکارها را برای آماده‌سازی نیروهایش فراهم کرده بود. شهید حاج حسین خرازی، همه فرماندهان گردان‌ها را توجیه کرده بود. قرار شد گردان اهواز خط‌شکن باشد و منطقه را برای عملیات رزمندگان آماده کند. تیپ عاشورا، تیپ امام سجاد (ع) و تیپ امام حسن(ع) هم آمده بودند. حسین آن روزها وقتی تحرک و جابه‌جا شدن نیروها را می‌دید، مرتب از فرمانده می‌پرسید: آگه قراره به دشمن حمله کنیم، من تو عملیات هستم؟ و...»

پیشنهاد می‌کنم حتماً این کتاب را بخوانید. من بلند شدم و مثل حسین حرکت کردم. تو هم بلند شو رفیق! برای آرزوهایت تلاش کن!

دوستان عزیزم،

در وبگاه WWW.SAMANKETAB.ROSHD.IR می‌توانید فهرست کتاب‌های مناسب آموزشی و تربیتی دارای «نشان رشد وزارت آموزش و پرورش» را ببینید و آن کتاب‌ها را به دوستانتان معرفی کنید. می‌توانید از این معرفی کتابتان فیلم هم بگیرید. ما فیلم‌های زیبای ارسالی شما را در سامانه شاد، کانال مجله رشد، به نشانی ROSHD_NOJAVAN@ قرار می‌دهیم تا همه فرزندان ایران بتوانند آن را مشاهده کنند. فیلم‌های خود را به نشانی:

WWW.ROSHDMAG.IR/U/39i

بفرستید. منتظر تان هستیم.

عرصه مبارزه با نظام ستم‌شاهی کشاند و به موج مبارزان انقلابی پیوند زد و تو را پیرو امامی کرد که آموزگار درس آزادی و آزادی بود؛ زمانی که کشور در حصار ستم بود.

انقلاب پیروز شد و انجمن‌های اسلامی ارتش شکل گرفتند و تو که دل و جان با آموزه‌های اسلامی درآمیخته بود، سرپرست انجمن اسلامی پایگاه هشتم شکاری در اصفهان شدی. در سال ۱۳۵۸ انقلاب پیروز مردمی بود و دست‌های منافقی که می‌خواستند ارتش را منحل و نیروهای مسلح انقلاب را تضعیف کنند. اما انقلاب درختی نبود که رهایش کنی تا دست‌های منافق، ریشه‌هایش را بخشکانند و شاخ و برگش را باد دسیسه‌گر بر زمین افکند. بر سر این درخت تبر بارید، اما تو و یاران انقلابی‌ات ایستادید و زخم‌ها به جان خریدید تا انقلاب، هر روز درختی شود باشکوه‌تر از روزهای قبل. به خاطر همین ایستادگی به کسب درجه سرهنگی نائل شدی و در اردیبهشت ماه ۱۳۶۶، به پیشنهاد رئیس شورای عالی دفاع و تأیید امام انقلاب به درجه سرتیپی رسیدی.

پرواز شناسنامه تو بود و آسمان میعادگاه بال‌های سفید و سبکت. مقصد تو نواحی سرخ آسمان بود، آنجا که کبوتران سفید، سینه‌سرخ می‌شوند و غروب جبهه‌های نبرد را نیز سرخ می‌کنند.

با انواع هواپیماهای شکاری بیش از ۳۰۰۰ بار دل به آسمان جبهه‌ها سپردی و بیش از ۶۰ مأموریت جنگی را فقط در طول یک سال و نیم با موفقیت کامل انجام دادی. در سال ۱۳۶۶، درست روزهای حج بود که آسمان را با دریا پیوند زدی. طرح عبور سالم کشتی‌های تجاری را در آب‌های بی‌کران خلیج فارس به همراه هم‌زمانت انجام دادی و ۴۰ کشتی غول‌پیکر را از خلیج نیلگون فارس عبور دادی.

کبوتری بودی که عشق امام را در سینه داشت و قلبش به آهنگ مردم و میهن اسلامی می‌تپید. دلاور لحظه‌های نبرد بودی و لحظه‌ای بیم و هراس را در دل خود راه نمی‌دادی. می‌گفتی: «اگر پرواز نکنم، احساس ضعف خواهم کرد، زیرا هستی خود را در میدان جنگ می‌بینم.»

در میدان جنگ به دنبال هستی خود بودی، آنجا که بسیاری جنگ را جز تباهی و ویرانی نمی‌دیدند و این تفاوت تو بود با سایه‌هایی که هستی‌شان توهمی بیش نبود.

سرانجام در پانزدهم مرداد ۱۳۶۶ هستی خویش را در آسمان یافتی. در هواپیمای دوکابینه اف - ۵، به همراه هم‌رزم خود، سرهنگ خلبان **علی محمد نادری**، از آخرین مأموریت خود باز می‌گشتید و تو کبوتر سفیدی بودی که سینه‌سرخ شد!

گل‌وله تیربار ضدهوایی اتا فک هواپیما را شکافت و بر گلوی تو نشست.

روز عید قربان بود و تو قربانی عشق شدی!

قربانی عشق شدن سر نوشت پرندگانی است که دل‌سپرده شهیدان کربلا(ع) هستند.

کیمیای گران خاک و سنگ

گشتی در موزه هگمتانه

فاطمه یزدی

عکاس: محمدمهدی بهمنی

موزه

برای آشنایی با نخستین پایتخت نشینان ایرانی باید به تپه باستانی هگمتانه پا بگذارید و در میان اسباب و اثاثیه آن‌ها که در موزه باستان‌شناسی این تپه جمع‌آوری شده‌اند گشتی بزنید. هگمتانه را بسیاری شهری از آن اقوام ماد می‌دانند. مادها ۲۷۰۰ سال پیش نخستین دولت آریایی‌های مهاجر را در ایران پایه گذاشتند. اما در تپه باستانی هگمتانه، به جز مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان هم اشیایی از خود به جا گذاشته‌اند. باستان‌شناسان در طول سالیان اسباب به‌جامانده از ساکنان دوره‌های تاریخی را یکی‌یکی از دل تپه بیرون کشیده‌اند و در موزه باستان‌شناسی هگمتانه به نمایش گذاشته‌اند. امروز دیدنی‌ترین بخش هگمتانه همین موزه جمع‌وجور اما غنی از اشیای تاریخی است.



شهری در هفت حلقه

برخی مورخان معتقدند، اینجا همان هگمتانه، پایتخت مادها، بوده است و این دیوارهای نصفه و نیمه، بخشی از دیوار کاخ‌های سلطنتی بودند. هفت دیوار بلند، به شکل حلقه‌هایی، به دور کاخ‌های سلطنتی، هگمتانه را به هفت بخش تقسیم می‌کردند. شهروندان هگمتانه بنا بر جایگاهشان در هر کدام از این بخش‌ها و حلقه‌ها سکونت داشتند. هگمتانه علاوه بر اینکه مرکز حکومت ماد بود، پایتخت تابستانی هخامنشیان، اشکانیان و مادها هم بوده است.



جام‌های افسانه‌ای

تا به حال فکر کرده‌اید که هیبت یک شیر، سرعت و تیزبینی عقاب یا قدرت یک قوچ را داشته باشید؟ مردمان باستان تصویری کردند، اگر نوشیدنی‌ها را در جام‌هایی به شکل حیوانات بریزند و از آن‌ها بنوشند، ویژگی و قدرت آن جاندار به آن‌ها منتقل می‌شود. به این نوع جام‌ها که یک نمونه نقره‌ای آن را اینجا در موزه هگمتانه می‌بیند، ریتون می‌گویند. از ریتون‌ها بیشتر در مراسم مذهبی استفاده می‌شد. این ریتون نزدیک به ۲۵۰۰ سال عمر دارد و محصول کار هنرمندان عصر هخامنشی است.



کیمیای باخاک

هنرمندان ایرانی با هنرشان خاک را به ارزشمندترین آثار هنری تبدیل کرده‌اند. نمونه‌اش همین هنر کاشی‌کاری است که در عصر اسلامی و ۷۰۰ سال پس از ورود اسلام به ایران، به اوج شکوفایی رسید. آن‌ها کاشی‌هایی به شکل مربع یا مانند این نمونه، ستاره‌شکل، می‌ساختند. با رنگ روی آن‌ها نقش‌های ظریفی می‌انداختند و پس از لعاب‌دادن به کوره می‌سپردند تا نقش آن‌ها ماندگار شود. هنرمندان مسلمان این کاشی‌ها را معمولاً برای امامزاده‌ها و مسجدها می‌ساختند.



دلدادگان اشکانی

دوهزار سالی می‌شود که این زن و شوهر اشکانی به عهدشان وفادار مانده و یکدیگر را رها نکرده‌اند. باستان‌شناسان آن‌ها را در همین تابوت سنگی یافتند و دلشان نیامد پس از گذشت این همه سال این زوج را از یکدیگر جدا کنند. پس زن و شوهر اشکانی را به همان شکل به موزه آوردند.

هنر سنگی

کافی بود هنرمند حجار اندکی چکش را محکم‌تر فرود آورد یا قلمش کمی بلغزد تا تکه‌ای از سنگ، ناخواسته بشکند و او مجبور شود کار را دوباره و با قطعه‌سنگی دیگر آغاز کند. پس علاوه بر فن، هنرمند حجار می‌باید آرامش و دقت را هم چاشنی کارش می‌کرد. هنر سنگ‌تراشی در میان ایرانیان رایج بوده است و محصولات هنرمندان سنگتراش را می‌توان در کاخ‌های حکومت‌های باستان تا بناهای دوران اسلامی دید. بخشی از آثار سنگی یافت‌شده در استان همدان را می‌توان این روزها در موزه باستان‌شناسی هگمتانه دید.



کنفرانس

به سبک پریزی

P R E Z I

سعید چگینی

صفر و یک

حتماً پیش آمده که معلمتان از شما بخواهد، برای جلسه آینده بخشی از درس را آماده کنید و به صورت کنفرانس در کلاس ارائه دهید. می‌خواهیم به طور فشرده شما را با تکنیک ارائه و ابزار مناسب آن آشنا کنیم

حتماً از فناوری و ابزار دیجیتال برای ارائه بهتر مطلب استفاده کنید. وسایل مناسب: پروژکتور، لیزر، اشاره‌گر (Pointer)، و لیزر-پرزنتر (Presenter) برای تغییر اسلایدها
نرم افزارها: Microsoft PowerPoint، Aurora 3D Presentation، Focusky، نرم افزارهای اینترنتی: Prezi، SlideRocket، 280 Slides

آغاز و پایان صحبت خود را مشخص کنید. چندین بار تمرین کنید و زمان بگیرید. مطالب حاشیه‌ای و اضافه‌گویی را از صحبت‌های خود حذف کنید و تمام توان خود را برای جذاب شدن صحبت‌هایتان به کار ببرید. حتی می‌توانید کفرانس خود را برای اعضای خانواده اجرا کنید و نظر آنها را هم جویا شوید.

- از «زبان بدن» (Body Language) کمک بگیرید تا روی مخاطبان خود تأثیر بگذارید. یعنی حالت دست، صورت و بدن خود را بسته به اهمیت جمله تغییر دهید.
- ترسعی صحبت نکنید و از جمله‌های محاوره‌ای کوتاه ساده و روان استفاده کنید. تن صدای خود را تغییر دهید تا برای شنونده یکساخت نشود.

چگونه مطمئن‌مان را ارائه کنیم؟

فوت‌های کوزه‌گری



● از ترکیب تصویر، آیکون و رنگ استفاده کنید تا اسلایدهای جالبیت بیشتری داشته باشد.

● در نوشته‌های روی اسلاید، فقط از عنوان مطالب استفاده کنید و به هیچ وجه جملات و متن‌های طولانی را نیارید. بگذارید مخاطب، عنوان مباحث را روی تصویر ببیند و محتوا را از زبان شما بشنود.

● از «افکت‌های» مختلف استفاده نکنید، بلکه از ابتدا با یک یا دو افکت مشخص پیش بروید. این کار باعث می‌شود که ارائه شما حرفه‌ای‌تر به نظر برسد.



معرفی «پریزی» Prezi

شاید تجربه کار با «Microsoft PowerPoint» را داشته‌اید. پیشنهاد می‌کنم تجربه کار کردن با پریزی را هم از دست ندهید.

این نرم افزار یک تخته سفید بزرگ در اختیار شما می‌گذارد و شما همه مطالبی را که می‌خواهید ارائه کنید (از متن و تصویر گرفته تا انیمیشن و فیلم و صدا)، داخل این قاب قرار می‌دهید و پس از تعریف مسیر محتوا می‌توانید یک انیمیشن ایجاد کنید.

شروع ارائه شما با این تصویر بزرگ است که کل مطالب شما را به صورت جامع نشان می‌دهد. سپس می‌توانید تعیین کنید که با یک افکت زیبا، این تصویر بزرگ بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی شود و با طی مسیری دلخواه (مثلاً یک منحنی، یک خط راست، یک چرخش ۱۸۰ درجه یا هر چیزی که به ذهنتان می‌رسد)، به سراغ اولین عنصری در این قاب بروید که می‌خواهید درباره آن توضیح بدهید.



شیوه کار با پریزی

● نرم افزار «Prezi Pro» را دانلود و نصب کنید.

● در سایت «prezi.com» ثبت نام کنید و نوع عضویت «Basic» را انتخاب کنید.

● نرم افزار را اجرا کنید و نام کاربری و رمز عبور را در آن وارد کنید.

● یکی از قالب‌های آماده را انتخاب و به راحتی آن را ویرایش کنید تا اسلاید مخصوص خودتان ساخته شود



مزایای نرم افزار

● از این نرم افزار می‌توانید هم به صورت آنلاین و هم به صورت آفلاین استفاده کنید. ولف به پیشنهاد می‌کنم، به دلیل فضای که در اینترنت برای ذخیره فایل‌ها در اختیارتان می‌گذارد، هنگام کار به اینترنت متصل باشید.

● یکی از مزایای این نرم افزار، امکان تهیه خروجی به صورت فایل اجرایی «EXE» است که برای اجرا نیاز به هیچ اجزای دیگری نداشته باشد.

سلام بر نوجوانان غزه

سلام

سلام بر طوفان الاقصی. سلام بر حقیقت‌های زیر خاک. سلام بر نوجوانان غزه! بر آنانی که زیر خروارها خاک دفن شدند و غرور صهیونیست راه نفسشان را بند آورد. پاهایشان خم نشدند و نشستن را تجربه نکردند. چشم‌هایشان می‌سوزد و خواب راحتی ندارند. شاید دلیلش بیمارستان «معمدانی» باشد! شاید ترس از موشک دارند و لالایی شبشان صدای منهدم‌شدن خانه‌های عبادت باشد! گهواره‌های نرمشان بلوک است و سنگ. گریه جزئی از هویتشان شده است و آن انسانی که خوش حال باشد، بی‌غیرت است!

این حکمی است که رژیم اشغالگر تصویب کرده؛ در دادگاه ظلم. در این دادگاه، شاهدان حق صحبت ندارند و فقط قاضی با لباس آبی‌رنگ حکم خود را صادر می‌کند

آغوش مادران هنوز باز است. به آوارهای روی زمین خیره شده‌اند و منتظرند بچه‌هایشان از دل زمین بیرون بیایند و جان سالم به در ببرند. برق فلسطین را قطع می‌کنند، اما نمی‌توانند دیدگان پرنور جوانان غزه را قطع کنند.

راه آب را بستند، اما نمی‌دانند اسماعیل‌ها برای فلسطین به زمین می‌کوبند تا آن‌ها سیراب شوند.

روزی خبر خواهد رسید که شهاب‌سنگ‌های حق به دستور حضرت مهدی (عج) به قلب «تل‌آویو» می‌زنند و منظومه شمس‌ی پر از پاکی می‌شود. و نماز عید را در قدس، واجب می‌خوانیم.

نام و نام خانوادگی: محمدحسام کوهفر

شهر: تهران، منطقه ۵

پایه و دوره تحصیلی: پایه نهم، دوره اول دبیرستان

سن: ۱۵ سال



باریک تر از مسو

مجید رحمانی صانع
تصویرگر: فرامرز کشتکار

عیدی های نو ظهور



اعتزافات روپوش انتظامات

من یک فخره انتظامات هستم. البته همین اول کلاس بگویم که از نوع انتظامات مدرسه ام. یک لفظ صبر کنید، تا اشتباه نشود بگویم من آن دانش آموزی نیستم که از بقیه بلندتر و هیجلی تر است و به هم کلاسی هایش امر و نهی می کند. فقط یک قدیم ها فقط یک بازوبند بودم که گاهی از خالصه دور و بر فی جهت ها دیده نمی شد. مگر دانش آموزان خاص ما هم پیشرفت کردیم و شریک یک مستطیل گل و گشاد یقه دار غیبغ مبارک می اندازند و منتظرند بقیه فرخشان را بی چون و چرا گوش کنند. یک مورد انتظامات داریم که به آن می گویند: «مأمور آیفوری». وی به مضمض خوردن زنگ، شیر آب را می بندد و دانش آموزان را مجبور می کند مقدار آبی را که بعد از کسی که آب را بیرون نریزد، اسمش می رود توی فهرست برها و راهی دفتر می شود. بعد هم با شنیدن کمی پند و اندرز، راهی کلاس درس می شود. و راهرو بیرون می کنند و در را می بندند، اما خودشان در کمال آرامش و سکوت از پشت شیشه، هیاهو و جنبال یک مشت بچه را تماشا می کنند. آن ها بیشتر وقتی دچار فخر فروشی می شوند که هوا بس ناپوانمردانه سرد است و همه باید در صف بایستند و بلندترند، اما آن ها با خوردن لقمه صبحانه در راهرو از گرمای لذت بخش تابشگر (ارایاتور) بهره منتر می شوند.



فخرزاده مصیبی

کاره های خلاقانه

ما به املا می گوئیم «رکته»، اما معلمان تأکید دارد که ما دیگر بزرگ شده ایم و بهتر است به جای رکته، املا بنویسیم. به هر حال برای ما که فرقی ندارد، چون آقر سر هم سر امتحان می مانیم که فوض مثل فوض است یا اینکه اصلاً خود فوض هم مثل موز یا «ز» «ر» ای است. حالا این فوض و فوض و فوض و فوض که فوج است، چون فقط سر همان یک دانه «ز» دعواست و بعضی وقت ها هم می شود یک چوری نوشت که بشود به دو شکل خواند و هر کدام درست بود، ادعا کرد که ما همان را نوشته ایم. اما با روشن نگزیر «انقباط» موز که فوج هم می شود یک چوری نوشت که بشود به دو شکل خواند و هر کدام وقت ها هم می شود یک چوری نوشت که بشود به دو شکل خواند و هر کدام تازه «موز» را یک کم فکر کنیم ممکن است یاد میوه خوردن و «اضطراب» و «استقرار» و «استقرار» چه باید کرد؟ سر کوبه پیفتیم و اگر آن میوه خوردن هم در کتبه اش مثل ما نباشد، از روی آن تقلب کنیم. یا امکان دارد یاد تابلیوی توی بوستان ممله مان بیفتیم که نوشته است: «(حالا همیشه هم شدن به داخل فوض خورداری فرمایید) (حالا همیشه هم فوضشان قالی است ها) اما توی کوبه و فیابان نزدیک خانه ما که «اضطراب فروشی» وجود ندارد یا سر تابلیوی نوشته شده است: «لطفاً استقرار نفرمایید» یا مثلاً «فواشش می کنیم کسی را استغوا نکنید» این ها را بطوری حفظ کنیم؟ اصلاً وقتی یک کلمه «انقباط» را می شود به دو سه شکل متفاوت نوشت، بهتر نیست، اصلاً ننویسیم یا یک پیچی دیگر صدایش کنیم؟



عبداللطف مصیبی

پیامک جنجالی

اعظم مسبحذیان

دو ساعت دیگر سال پیرید آغاز می‌شود. می‌فندم ۳ و پیام را می‌فرستم توی گروه خانوادگی. اولین نفری که واکنش نشان می‌دهد مامانم است. هر اسان به اتاق می‌آید؛ در حالی که با انگشتانش می‌زند توی صورتش؛
- چه کار کردی؟! پاکش کن آپرومون رفت با صدای ففه‌ای می‌گویم؛ «مگه چی شده؟ سه سال که کرونا بود، عیدری در کار نبود» مامان بیخ می‌زند و من دستپاچه می‌زنم روی «هزف» ولی از بس عجله دارم، می‌زنم روی گزیننه «هزف برای خودم».

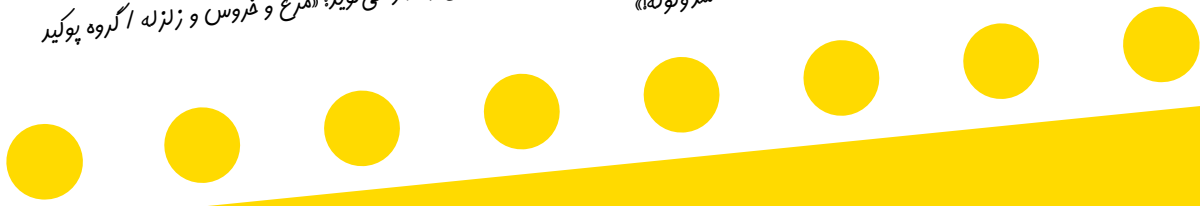
مامان دوباره فریادش بالا می‌رود. کلی بدویبیره می‌گوید و از اتاق بیرون می‌رود. شماره کارتم را همراه این نوشته پیامک کردم: «خانواده گرامی اگر ایفانابه خاطر کرونا و بیماری‌های شایع، کورولت سن، کوروت، دوری راه، مسافرت و هر علت دیگری امکان عیدردینی ندارید، عیدری مرا به این شماره کارت ارسال کنید با تشکر». مامان سریع پایین پیام می‌نویسد: «بیشتر پسر ۳ قصد شوخی با شمارو داشته. شرمند». پنج ثانیه بعد زن‌دایی پیام می‌فرستد: «دشمنت شرمند. اهسنت چه بچه زرنگی! زن‌عمو می‌نویسد: «اون که یادش داره زرنگ بوده».

قاله ۳ می‌نویسد: «هلال زاده به عموش می‌بره»
زن‌عمو پیام می‌دهد: «نه جانم، به داییش می‌بره؛ شاید ۳ قاله اش!»
مامان بزرگ می‌نویسد: «قربون پسر ۳ برم که این قدر باهوش و بازمه است»

عمو پیام می‌دهد: «عیدری هم روی پیشم. ولی عموچون آله من نصف تو زرنگی داشته، الان نشسته بودم تو سفینه فضایی»
دایی می‌نویسد: «قواهر بر اش اسفند دور کن. فدایی سافتار شکنی جالبی بود»

در عرض پنج دقیقه پنجاه تا پیام ارسال می‌شود و همه افراد خانواده توی گروه بگومگو می‌کنند. نمی‌دانم در این وقت کمی که به شروع سال نو مانده کار و زندگی ندرارند؟! و متأسفانه بعد از چند بار کل‌کل، یکی یکی گروه را ترک می‌کنند. مامان هم می‌مثل پیام بازرگانی می‌آید و عذر می‌خواهد و دیگران را به فوبیشن‌داری دعوت می‌کند؛ ولی کواکوش شنوا؟
سال نو آغاز می‌شود. فقط من و مامان و بابا و دوسه نفر دیگر توی گروه خانوادگی مانده‌ایم. مثل یغز نشسته ۳ و به سقف فیره شده ۳. با این اتفاق، عیدری که هیچ، بعید است حتی کسی به عید مبارکی برود.

دارم آرزوهای پودر شده ۳ را توی هوا تگه می‌کنم که گوش ۳ صدا می‌دهد. اولین عیدری از طرف عمو... دومین عیدری دایی... سومین عیدری قاله... فریادی از فوش‌حالی می‌کشم و با فنده می‌گویم: «مرغ و فروس و اردک / عید منم مبارک»
مامان با تأسف سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «مرغ و فروس و زلزله اگره پوکید شد ولوله!»





کله تکانی

• اعظم مسباحیان

- وقتی می بینمش فنده ام می گیرم. دستمال کوچکی بسته دور سرش و چاروی بلندی هم توی دستش است. می گویم: «چه کار می کنی؟»
- فونه تکونی ... البته بهتره بگم کله تکونی. عجب کله ای داری تو.
- کله ام پشه؟
- پیش نیس. دو روزه کمر درد گرفتم، هنوز انگار کاری نکردم. مگه نمی دونی چند ساعت دیگه عید می شه؟
- الان مشکلات چیه؟
- من مشکلی ندارم سرکار خانم. دارم مشکلات تو رو رفع می کنم.
- یا فردا می گی اینبا چه فبره یا نه؟
- مگه چند روز پیش نگفتی خانم مشاور گفته باید همون طور که فونه تون رو پاک از پلشتی می کنید، درون فودتونم رو هم به نگاهی بکنید. جناب عالی که عین خیالت نبود. فودم دست به کار شدم.
- با صدای بلند می فندم؟
- عجیبه! همیشه من به توصیه های خانم مشاور عمل می کردم. این بار تو.
- فب چیزه ... فدایی بدم نمی گه.
- حالا چه کار کردی؟ کله من مشکلی نداشت.
- هیچی خانم فانما. دو سه تا کینه بد شکل داشتی، پنج شش تا هسارت، هفت هشت تا دروغ و فیس و افخاره که مثل عنکبوت پسیبیده بودن گوشه و کنار کله ات. این قدر با دسته
- چارو کویدم تو سرشون تا نابودشون کردم.
- هیچی دیگه پس زدی مسابی کله ام رو داغون کردی. می گم پرا سرم درد می کنه
- نقیرم.
- آله فکر کنی می ام با اون سه تا دفتر افخاره ای آشتی می کنم، کور فوندی.
- نرو، کله فودت بو گند می گیره.
- چی؟
- همین که شنیدی. کله ات بوی پنیر فاسد شده می دار. یه کم این ها رو تارومار کردم بهتر شد. هیف نیس سال نو بشه سرت بوی گل و عطر نره؟ تازه من چه گناهی کردم که تو کله تو زندگی می کنم.
- نگاهی به قیافه اش می کنم و فنده ام می گیرم. چشمکی می زند و می گوید: «فندی دیگه، سر سال نو فدایی آرم بشو.»
- بطوری؟
- یه پیام تبریک سال نو بنویس آماده، واسه سه تا دوستت ارسال کن.
- عمر آ!
- باور کن آله یه کم بوی فوب بیپه تو کله ات، فستکی از برنم می ره بیرون. می فواد بهار بشه ها. بوی فوب شکوفه نارنج، شیرینی، دوستی ...
- زیر لب می گویم: «باشه.»
- فوش حال می پرد از جا و برو برو می رود تا صورتش را آب بپاشد. در هین رفتن می گوید: «م خانم مشاورت گرم.»

«دشمن نوروز» که هر سال در ایران برگزار می‌شود، یکی از شگفت‌انگیزترین جشن‌های دنیاست، اما اگر فکر می‌کنید که جشن نوروز ویژه ایرانی‌هاست می‌گیرید و این روز را در تقویم ملی‌شان ثبت کرده‌اند، یا جشن یکی از ویژگی‌های عجیب جشن نوروز در ایران طولانی‌بودن آن است که بین چهارده پانزده روز تا بیست روز به درازا می‌کشد که فورش شامل چند جشن متفاوت می‌شود از روزهای مسافت‌یار، خانه‌نگارنی که بگذریم، می‌توانیم کنیم. بعد به مراسم شب عید و ماهی و سبزی‌پلو و این حرف‌ها می‌رسیم. بعرض نوبت به پیرن سفره هفت‌سین و تمویل سال می‌رسد.

عجیب و غریب‌ها

شروین سلیمانی

یکی دیگر از ویژگی‌های جشن نوروز لطیفه تمویل سال است که با شلیک توپ به اطلاع همگان می‌رسد این واقعه بر اساس مناسبت‌های نجومی، هر سال در ساعت، دقیقه و ثانیه‌ای مشخص روی می‌خورد. جالب این است که این لحظه در هر مقطعی از روز یا شب باشد، چیزی از عزیم ایرانی‌ها برای حضور در این لحظه مهم و سرنوشته‌ساز کم نمی‌نماید حالا می‌خواهر ساعت دو و پنجاه دو دقیقه و پهل و شش ثانیه نیمه شب باشد، یا پنج و یازده دقیقه و شش ثانیه گله صبح یا اس ساعت دوازده ظهرا اما اگر یک ایرانی به هر دلیلی نتواند فورش را به مراسم تمویل سال برساند، آن‌کل تا آخر سال چیزی در زندگی‌اش کم دارد و سالی نمی‌شود. بعد از آن دیروزان‌زدیرها و سفرهای نوروزی را داریم که برای برخی از مردم گاهی تا آخر سال پس از پایان تعطیلات هم ادامه دارد.

۳۳ روز پس از آغاز سال، به روز سیزده‌به‌در می‌رسیم که نقطه پایانی است. تونیزبون، و خوردن و خوابیدن، و دوری از هرگونه کار و فعالیت مفید تازه بعضی از هم‌وطنانمان، بعد از پایان تعطیلات، چند روزی هم مرخصی می‌گیرند تا فسکی این ۳۳ روز را از تن به در کنند. مردم در این روز از خانه بیرون می‌زنند و فورشان را به فضاهای طبیعی، مثل رشت و دمن و سمرا و کوه و دره و بوستان و غیره می‌رسانند، آتش روشن می‌کنند، بساط ناهار راه می‌انرازند، به بازی و تفریح می‌پردازند و شب که شیر فسته و کوفته به خانه‌هایشان برمی‌گردند در این روز شاهر بزرگ‌ترین کوچ انسانی است که از کره ماه هم قابل رؤیت است، چون دهها میلیون آدم قبل از ظهر دست‌رسته به دامن طبیعت می‌روند و غروب همان روز به خانه برمی‌گردند که اگر می‌شود از این حرکت عظیم انرژی تولید کرد، برق یک سال تمام کارخانه‌های دنیا تأمین می‌شود.

از غروب روز سیزده‌به‌در هم برایتان نکونم که مثل ته‌خیار و آفر داستان رستم و سهراب تلخ است!



چرخ و فلک زمین

• مهدی فرج‌اللهی

زمین به فورشید می‌گوید: «دور سرت بگردم» و این کار را واقعاً می‌کند و به دور فورشید می‌چرخد. این چرخ‌پرخ زمین تقریباً ۳۶۵ روز طول می‌کشد و ما همین قدر فرصت داریم تا برای عید نوروز و سال چرید شیتان‌پیتان کنیم و آماده شویم. زمین هم مثل ما بعد از یک دوره سرما لباس نو به تن خواهد کرد. درخت‌ها که همگی به پیشن بهار دعوت‌اند از یکدیگر می‌پرسند: «هالا پی پیوشیم؟» درختان برگ‌هایشان را از صندوقچه ننه سرما در می‌آورند و پرنندگان را سر ذوق می‌آورند. شاقه‌های درختان مثل هم‌نوازی گنجشک‌ها می‌شود. شگوفه‌ها به سر طبیعت همان‌طور که می‌دانید، در نیمکره جنوبی زمین فصل‌ها برعکس‌اند. یعنی وقتی اینجا برود پی کارش و درختان با دیدن پاییز زرد می‌کنند و برگ‌هایشان می‌ریزد. چه در نیمکره شمالی زمین باشیم چه نیمکره جنوبی، زمین سالهاست که دارد قریان صدقه فورشید می‌رود و احتمالاً میلیاردها سال دیگر هم

دور سر فورشید خواهد چرخید. برای چند سالی که انسان قرار است روی زمین زندگی کند، این‌گونه به نظر می‌رسد که زمین مثل چرخ و فلکی است که هر کسی سوار آن شده، قرار است چند دور با آن بزند و از آن پیاده شود. پس در این دور دور کوتاه قدر تک‌تک لحظه‌های زندگی و حضور در این شهرسازی زیبا را بدانیم و به بهانه عید و بهار هم که شاره با لبقتدی به خانواده عزیزمان، جهان را شاد و زیباتر کنیم که صائب تبریزی می‌گوید:

«تار و پود عالم امکان به هم پیوسته است
عالمی را شاد کرد آن‌کس که یک دل شاد کرد»

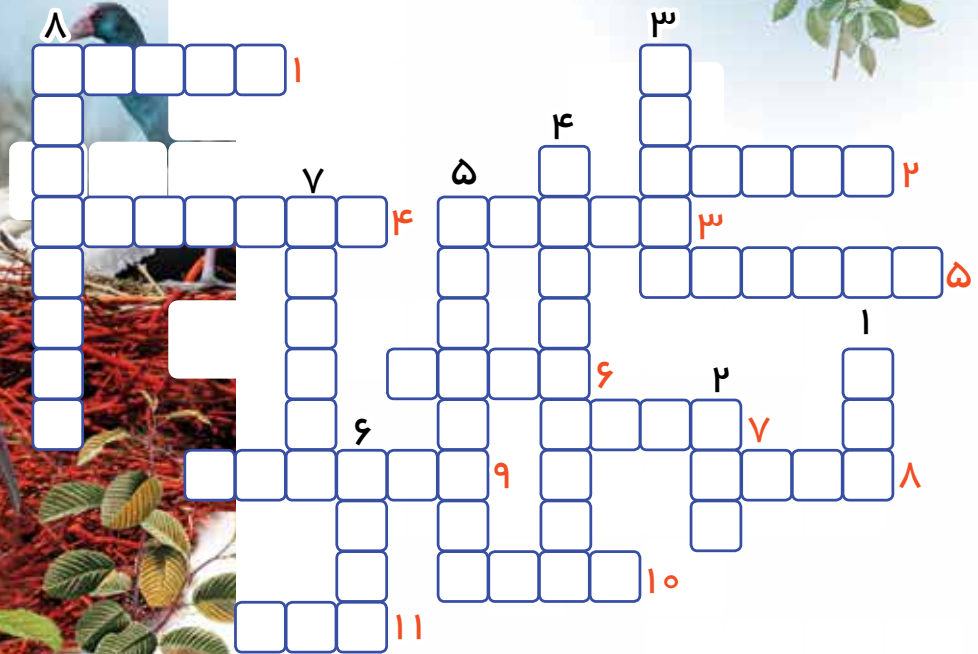


افقی

۱. گیاهی که با دوام‌ترین رنگ قرمز طبیعی را دارد و در صنعت رنگرزی پشم، قالی‌بافی، پارچه‌بافی و ... کاربرد فراوان دارد. ۲. نمازهای مستحبی را می‌گویند. ۳. از مهم‌ترین فضاهای معماری ایرانی، با پوشش طاق‌دار که از سه طرف بسته است و از یک طرف باز و رو به حیاط قرار دارد و در خانه‌های سنتی و بناهای مسجدها به چشم می‌خورد. ۴. مزرعهٔ برنج را می‌نامند. ۵. از گیاهان بومی چین و هند که ساقه‌هایش تا ۴۰ متر هم رشد می‌کنند و «بامبو» هم نامیده می‌شود. ۶. گونه‌ای رنگ که با حل شدن رنگ‌دانه‌ها در آب ساخته می‌شود و از آبرنگ متفاوت است و رنگ‌آمیزی با آن تصویری مات و کدر ایجاد می‌کند. ۷. مسیری منحنی که یک جرم آسمانی تحت تأثیر نیروی گرانش به دور جرم آسمانی دیگری گردش می‌کند. ۸. القابای رمزی تلگراف را می‌گویند. ۹. فضای پشتی چشم که محوطهٔ پشت عدسی چشم تا سر عصب بینایی را پر می‌کند و موجب حفظ شکل کرهٔ چشم می‌شود. ۱۰. واحد اندازه‌گیری میزان خلوص آلیاژهای طلا و فلزات گران‌قیمت. ۱۱. مواد منفجره‌ای که در محفظه‌ای چوبی، فلزی، یا پلاستیکی جاسازی و در سطح یا زیر زمین کار گذاشته می‌شود و در نبردها آن را سر راه نفرت دشمن یا خودروهای نظامی قرار می‌دهند.

جدول

نیر آمانی



عمودی

۱. نوعی کشاورزی مخصوص مناطق خشک که آبیاری محصول وابسته به بارش‌های بارانی است. ۲. هنگام وضوگرفتن کشیدن دست مرطوب روی قسمت جلویی سر و روی هر دو پا، از سر انگشتان تا مفصل ساق پا، را می‌گویند. ۳. اصطلاحی در علم نجوم که تمام جهان فیزیکی را به عنوان یک کل واحد در نظر می‌گیرد. از این واژه برای نشان‌دادن جهانی منظم و هماهنگ استفاده می‌شود. ۴. نوعی تصویربرداری در علم پزشکی که با استفاده از امواج صوتی انجام می‌گیرد. ۵. به مجموعه‌ای از برنامه‌ها گفته می‌شود که قادر به انجام برخی از وظایف در یک دستگاه (سیستم) رایانه‌ای هستند و قسمت متغیر رایانه به شمار می‌آیند. ۶. یکی از انواع ماشین‌های ساده. ۷. نوعی سبزی برگ‌دار که سرشار از انواع ویتامین‌هاست و به شکل خام یا پخته مصرف می‌شود. ۸. یکی از انواع سنگ‌ها.



حل جدول را ببینیم

خشک طبیعی!

دوستان نویسنده نوجوان من، سلام. این ششمین مطلبی است که درباره نویسنده‌گی و فوت‌وفن‌های آن می‌نویسم. در پنج شماره گذشته مهم‌ترین نکته‌های شروع مسیر نوشتن را با هم یاد گرفتیم و مرور کردیم. تصمیم دارم در این قسمت و قسمت بعدی درباره یک مشکل بسیار جدی در نویسنده‌گی صحبت کنم. مشکلی که اگر آن را نشناسیم و راه‌حل‌هایش را ندانیم، خیلی زود ما را خسته و دلزده می‌کند و قلم ما را از پا درمی‌آورد.

مهارت
نویسنده‌گی

ماجرای نوشتن از این قرار است. در روزها و ماه‌های اولی که دست به قلم می‌برید، همه چیز عالی به نظر می‌رسد. یک عالمه ایده در ذهن دارید که همه را می‌نویسید و مدام به خودتان افتخار می‌کنید. روزهایی که ایده کمتری دارید، از همان روش‌هایی که در شماره‌های پیش گفتم استفاده می‌کنید و مشکل حل می‌شود. و باز تصور می‌کنید چه نویسنده درجه اولی هستید.

ولی دوستان من، دیر یا زود روزهایی خواهند رسید که به کاغذ روبه‌رویتان یا صفحه نمایش زل می‌زنید، با انگشتان خود بازی می‌کنید، بلند می‌شوید، قدم می‌زنید و باز می‌نشینید، ولی حتی یک کلمه هم نمی‌توانید بنویسید. البته اگر راستش را بگویم، یک کلمه یا یک جمله خواهید نوشت، ولی بلافاصله آن را پاک خواهید کرد. چون از درستی آن مطمئن نیستید. به این حالت می‌گویند: «خشک طبیعی در نویسنده‌گی». یا: «انسداد نوشتن». این خشک طبیعی می‌تواند کوتاه‌مدت باشد یا بلندمدت. ممکن است فقط یک هفته طول بکشد. اگر خیلی بدشانس باشید امکان دارد ماه‌ها حتی نتوانید یک صفحه مطلب خوب بنویسید.

از آنجا که این موضوع خیلی شایع است و حتماً با آن مواجه خواهید شد، در دو شماره درباره آن صحبت می‌کنم. در این شماره دلایل خشک طبیعی را می‌گویم و در شماره بعدی چند راهکار معرفی می‌کنم.

پس اگر در نوشتن گیر کرده‌اید، ممکن است به یکی از این چند دلیل باشد:

● تمرکز ندارید. سرتان حسابی شلوغ شده. حجم درس‌های مدرسه زیاد شده. امتحان دارید. با

بهترین دوستان قهر کرده‌اید. در خانواده مشکلاتی دارید. حواستان پیش اتفاقات فضای مجازی است یا ... به نظر من نداشتن تمرکز مهم‌ترین مشکل نویسنده‌های امروزی است.

● بی‌حال و بی‌انرژی هستید. کمبود انرژی و مشکلات جسمی به راحتی می‌توانند مانع شما در نوشتن خلاصه شوند. اگر سرتان درد می‌کند یا از شدت خستگی توان نشستن پشت میز را ندارید، بهتر است قید نوشتن را بزنید.

● ایده خوبی داشته‌اید، ولی بلافاصله شروع به نوشتن کرده‌اید. در بخش نوشتن انشا گفتم که بهتر است به ایده‌ای که دارید چند روزی فکر کنید تا حسابی در ذهنتان جا بیفتد. اگر بلافاصله شروع به نوشتن اولین جمله کنید، احتمالاً نتیجه خوبی نمی‌گیرید.

● ایده‌ای که دارید به اندازه کافی خوب نیست، یا درباره آن اطلاعات زیادی ندارید، یا اصلاً ایده ضعیفی است که نمی‌توان آن را گسترش داد و چند صفحه‌ای درباره آن نوشت. شاید هم اصلاً ایده‌ای ندارید.

● از شکست می‌ترسید. نگرانید که نتوانید متن درخشانی بنویسد و به خاطر آن سرزنش شوید. می‌ترسید که کلمه‌ها و جمله‌ها درست کنار هم قرار نگیرند و در نهایت متنی خیلی ضعیف داشته باشید. یا اینکه خودتان هم می‌دانید چیزهایی که نوشته‌اید آنقدرها هم قوی و جالب نیستند، پس چرا باید ادامه بدهید؟

● از موفقیت می‌ترسید. بله، گاهی آدم‌ها از موفقیت می‌ترسند. تصور کنید در حال نوشتن یک متن عالی و فوق‌العاده هستید. خودتان هم این را می‌دانید. می‌دانید همه آن‌هایی که این متن را می‌خوانند، شما را تحسین خواهند کرد. چهره یکی یکی آن‌ها را تصور می‌کنید. آن‌ها شما را تشویق خواهند کرد و حالا شما مجبورید یک کار بهتر و قوی‌تر بنویسد تا آن‌ها را دوباره شگفت‌زده کنید. حتی ممکن است از نگاه یک فرد دیگر متن خوب خودتان را بخوانید و احساس شرم و خجالت کنید.

تا به حال این حس را تجربه کرده‌اید؟
● نمی‌دانید مطلب را چطور ادامه دهید. مثلاً در حال نوشتن یک داستان هستید و نمی‌دانید با ادامه داستان چه کار کنید. شخصیت‌ها قرار است چه کار کنند. چه اتفاقی باید بیفتد تا داستان جذاب و خواندنی باقی بماند. یا به صفحه آخر داستان رسیده‌اید و نمی‌دانید چطور باید آن را تمام کنید.

این‌ها مهم‌ترین دلایلی هستند که می‌توانند نویسنده را به بن‌بست نوشتن برسانند.
در شماره آینده چند راه‌حل به شما معرفی می‌کنم.

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

تمرین

اگر شما هم مدت‌هاست که نتوانسته‌اید چیزی بنویسید، یا مطلب نیمه کاره‌ای دارید که مدت‌هاست دست‌نخورده باقی مانده، از تجربه خودتان در ۵۰۰ کلمه برای ما بنویسید. به دلیل مشکل خودتان فکر کنید. کدام یک از موارد بالا است؟



شده است، در حالی که او شاید حتی متوجه حضورم در صفحه‌اش هم نشده باشد یا اگر شده باشد، تنها در حد یک پسند (لایک) یا نظر (کامنت)، حس و عقیده و نگاه مرا دریافت کرده باشد. من حس می‌کنم با او در ارتباطم، ولی این احساس در او شکل نگرفته است. این ارتباط، ارتباط کامل و کیفی نیست، گرچه ممکن است شکل و ظاهر یک ارتباط کامل دوسویه را نیز داشته باشد.

در حالی که رسانه‌های اجتماعی، به‌خصوص نوع شبکه اجتماعی آن، آمده‌اند که زمینه ارتباط دوسویه را فراهم کنند و به ظاهر نیز فراهم کرده‌اند، ولی این ارتباط هرگز کیفیت ارتباط دوسویه حضوری را ندارد.

برگردیم به همان مثال قبل. مشکل از جایی شروع می‌شود که دوست من در صفحه خود از بهترین حالت زندگی و موقعیتش عکس یا محتوا گذاشته باشد. من آنچه را در صفحه‌اش می‌بینم که او می‌خواهد (بازنمایی او از زندگی خود). در حالی که این تمام واقعیت زندگی دوست من نیست. در پس آنچه گفته و نشان داده است، ناگفته و نادیدنی‌های بسیاری وجود دارند. من در پس این صفحه‌ها حتی به شناخت بیشتر یا کامل‌تر از دوستم نمی‌رسم. چرا؟ چون باز هم او به طور گزینشی آنچه را که دوست دارد من بدانم و ببینم پیش روی من قرار داده است.



احساس کاذب ارتباطی!

مریم سلیمی



آیا تا به حال از مادر خود شنیده‌اید که گفته باشد، غذا نمی‌خورم، چون با بوی غذا موقع درست کردن آن سیر شدم؟ شاید عجیب به نظر برسد، ولی عملاً انگار نیاز به غذا، با بوی آن نزد مادر شما تأمین شده است.

شاید چیزی شبیه این را بتوان در رسانه‌های اجتماعی به نوعی شاهد بود. اما چطور؟ در ادامه خواهیم گفت. رسانه‌های اجتماعی که از شکل‌ها و قالب‌های متفاوت برخوردارند و هر کدام کارکرد و کاربرد خاص خود را دارند، این روزها بسیار مورد استفاده ما هستند. عضو برخی از آن‌ها هستیم و در آن‌ها نیازهای ارتباطی، اطلاعاتی، سرگرمی و ... خود را تأمین می‌کنیم.

یکی از این نیازها نیازهای ارتباطی است. زمانی که برای اولین بار رسانه‌های اجتماعی شکل گرفتند، تلاش کردند زمینه ایجاد ارتباط را بیش از پیش فراهم آورند و تسهیل و تسریع بخشند. ما در صفحه‌های اجتماعی یکدیگر عضو می‌شویم و با پیگیری محتواهای هم، به دنبال‌کنندگان آن‌ها تبدیل می‌شویم. حال اگر همین کار را به طور

متقابل در ارتباط با دوستانمان انجام دهیم، ارتباط مجازی یا «برون‌خط» (آفلاین) با این افراد ممکن است نیاز به ارتباط حضوری یا تلفنی با آن‌ها را در ما به حداقل برساند. چرا؟ چون مثلاً من امروز صفحه دوستم را رصد کردم، عکس‌ها و محتواهایی از او دیدم که وی را در موقعیت‌های متفاوت نشان می‌داد. از آخرین وضعیت و فعالیتش آگاهم و زیر محتوای او «پسند» (لایک) گذاشتم یا بازخورد و «نظر» (کامنت) دادم. پس من با او ارتباط گرفته‌ام و همین کافی است.

در حالی که این میزان از ارتباط، همان در حد بوی غذا نزد مادر است که با بوی آن سیری کاذب می‌یابد و دیگر به خوردن غذا نیاز ندارد. در این جریان، من به ظاهر نیاز ارتباطی‌ام در خصوص آن دوست تأمین

در حالی که ارتباطات

رو در رو فرصت بیشتری برای شناخت آن دوست به من می‌دهد. اگر بین ارتباط کلامی او و غیر کلامی‌اش، یعنی مثلاً بین حرف‌زدن او و حالت صورت و زبان بدنش تناقض باشد، من متوجه این تفاوت می‌شوم و ناخودآگاه، زبان غیر کلامی او را باور می‌کنم. در حالی که در فضاهای مجازی این فرصت و امکان وجود ندارد. پس باید تلاش کنم،

ضمن استفاده از مزایای رسانه‌های اجتماعی و مصون ماندن از خطرهای احتمالی آن‌ها، از ظرفیت ارتباطی‌شان در حد معقول و منطقی بهره بگیریم. در حوزه‌های ارتباطی، باوجود استفاده از ظرفیت‌های فرامرزی (فراجغرافیایی) و دسترسی راحت‌تر به شبکه‌ای از گروه‌ها و افراد انسانی، تمام انتخاب‌هایم را از سبب ارتباطی مجازی برنگزینم. برای ارتباط با دوستان، آشنایان و افرادی که برایم مهم هستند، وقت بگذارم و با آن‌ها ارتباط رودررو یا حداقل تلفنی داشته باشم و صرفاً از پس‌پسندها و نظرها با آن‌ها ارتباط نگیرم.

بله من قادر نیستم همهٔ افراد را به طور حضوری ببینم یا تلفنی با آن‌ها صحبت کنم. حتی اگر بخواهم زمانم اجازه نمی‌دهد. ولی می‌توانم با سطح‌بندی، افرادی را در مدار اول ارتباط خود نگه دارم و با افراد بسیار مهم و ارزشمندم در زندگی زمان صرف کنم. انجام این کار، در کنار فعالیت‌های زندگی روزمره، تحصیلی و ... به یک برنامه‌ریزی مدون نیاز دارد. لازم است فهرستی از افراد آماده کنم و با آن‌ها در زمان‌هایی مشخص تماس بگیرم. در کنار اینکه شبکه‌ای از ارتباطها در فضای مجازی به وجود می‌آورم، شبکه‌ای از دوستان را در فضای واقعی ایجاد کنم. البته در خصوص زمان حضور در رسانه‌های اجتماعی قوانینی وجود دارد، از جمله اینکه برای حضور در رسانه‌های اجتماعی حداقل باید ۱۳ سال داشته باشم؛ هرچند برخی رسانه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها سنین بالاتری نیز تعیین کرده‌اند. ضمن پایبندی به محدودیت سنی باید با قوانین حضور و فعالیت، و آداب ارتباطی در این رسانه‌ها آشنا باشم.

از سوی دیگر، در ارتباط‌های رودررو باید آیین و آداب اجتماعی ارتباط با دوستان و دیگر افراد را بدانم. با زبان بدن، آداب دست‌دادن، نشستن، ایستادن و بسیاری از اصول دیگر آشنا باشم، تا کیفیت ارتباط‌هایم را ارتقا بدهم (در فرصتی مناسب در این خصوص بحث خواهیم کرد).

بامولوی کنار حوض

● مجید ملامحمدی

درد تو می‌خورند؟!
سپس آن را توی حوض آب انداخت. مولوی دستار
از روی ابروهایش پس زد و با نگرانی گفت: «ای وای!
کتابم خیس شد! این چه کاری بود آقا؟!»
شمس فوری کتاب را از آب گرفت و داد دست او.
- بیا. نگران کتابت هستی!؟

کتاب خشک بود. مولوی با حیرت اول به کتاب بعد
به شمس که برایش غریبه بود نگاهی انداخت ...
از فکر بیرون آمدم و با خودم گفتم لابد مولوی
همیشه نگران خانواده‌اش می‌شد. آن‌ها در زادگاهش
شهر «بلخ» بودند و او در شهر «قونیه» که بیشتر از
هزار کیلومتر با بلخ فاصله داشت. اگر آن‌ها مثل ما تلفن
همراه داشتند و به شکل تصویری با هم حرف می‌زدند
... بعد بقی زیر خنده زدم و ادامه دادم: چه خیالی داری
تو! ... ناگهان گوشی‌ام زنگ خورد؛ زنگ تصویری!

- سلام آقا! می‌شه جلال‌الدین رو صدا بزنی!
حیرت کردم. آن‌ها که بودند؟! یک خانم پیر و
مردی میان‌سال در کنارش که دستاری خراسانی بر سر
داشت.

- تعجب نکن! ما از خانواده جلال‌الدین هستیم؛ همان
مولوی معروف شما.
- جناب مولوی!؟

دایی حمید آن سر دنیا زندگی می‌کرد. در یک شهر
کوچک و سرسبز، در جایی خیلی دور. چه می‌دانم ...
اسمش را یادم نیست.
- مامان تصویر دایی حمید آمد. کجایی مامان؟
مامان از آشپزخانه بیرون آمد.
- اومدم کو؟ ببینم.

هر دو به صفحه گوشی همراهم زل زدیم. قرار بود
ما و دایی حمید یک گفت‌وگوی تصویری داشته باشیم.
چقدر این گفت‌وگوی تصویری برای ما لذت داشت.
کاش همه امکانات دیگر فضای مجازی به این شکل
بود. یعنی برای ما قابل استفاده بود و بدآموزی نداشت.
دایی گفت ما گفتیم. دایی خندید ما خندیدیم. از آنجایی
که دایی استاد تعریف جوک بود، دو تا جوک تازه از
جوک‌های محل زندگی خودش برای ما تعریف کرد.
آن جوک‌ها برای ما خنده‌دار نبود، اما ما غش غش
خندیدیم تا دایی خوش حال بشود.

وقت خداحافظی غصه‌ام گرفت. دایی خداحافظی
کرد. مامان هم رفت دنبال پخت و پز ناهار. من هم
یاد حکایتی افتادم که همین چند دقیقه پیش از زندگی
مولوی خوانده بودم. او کنار حوض در مدرسه‌ای نشسته
بود، با تعدادی کتاب که شمس تبریزی به آنجا آمد.
یکی از کتاب‌هایش را برداشت و گفت: «این‌ها به چه



- بله! شاید در حیاط باشد. لابد دارد کنار حوض باغ شما کتاب می‌خواند. زود باش تا نتمان نرفته می‌خواهیم با او حرف بزنیم.

به سمت پنجره رفتیم و به حیاط خیره شدم. درست می‌گفت. مردی به همان شکل مولوی که توی کتابم تصویر خیالی‌اش را دیده بودم، با ردایی خوش‌رنگ بر تن و دستاری سفید بر سر، کنار حوض نشسته بود. قلبم کوب‌کوب به صدا در آمد. فوری به حیاط رفتم. نزدیک او که شدم سر بلند کرد و با خوش‌رویی به من سلام کرد. نفسم را یکجا بیرون دادم. گوشی را طرف او گرفتم.

- خانواده‌تان می‌خواهند با ... با شما صحبت کنند.
فوری گوشی را گرفت و گفت: «چه عجب! بالاخره به یاد من افتادند! من که از این چیزها ندارم تا همیشه با آن‌ها حرف بزنم. سلام مادر جان!»
- خوبی جلال‌الدین عزیز!؟

مولوی که با حیرت به صفحه‌ی گوشی خیره شده بود گفت: «سلام بی‌بی‌جان! دارم خواب می‌بینم؟! انگار شما اینجا کنارم هستین!» داشت حرف می‌زد که دست‌هایش شروع به لرزیدن کرد. ناگهان گوشی از دستش افتاد توی حوض. فوری طرف حوض خم شدم.

- ای وای گوشیم خیس شد! لطفاً شمس تبریزی را صدا کنید ...

یک نفر با خنده پشت کمرم زد. به خودم آمدم. مامان بود که می‌گفت: «داری با خودت حرف می‌زنی پسرم؟! حوض و مولوی و شمس تبریزی و چه می‌دانم ...»

● مولانا جلال‌الدین محمد مولوی بلخی (۶۰۴-۶۷۲ق.)، از عرفای صاحب‌نام و از مشهورترین شاعران فارسی‌زبان ایرانی در قرن هفتم قمری بود.

● **محمد بن علی بن ملک‌داد** ملقب به شمس تبریزی (متولد ۵۸۲ هـ. ق و متوفای پس از ۶۴۵ هـ. ق.)، عارف معروف ایرانی که مولوی علاقه‌ی زیادی به او داشت. خاندان وی از مردم تبریز بودند.

● داستان دیدار مولوی و شمس تبریزی در کتاب‌های تاریخی ذکر شده است.

● بلخ شهری باستانی در شمال افغانستان است که پیش از خرابی آن در حمله‌ی مغول (قرن هفتم قمری) ناحیه‌ای بزرگ و مشهور در خراسان بود. امروزه بلخ شهری کوچک در افغانستان است.

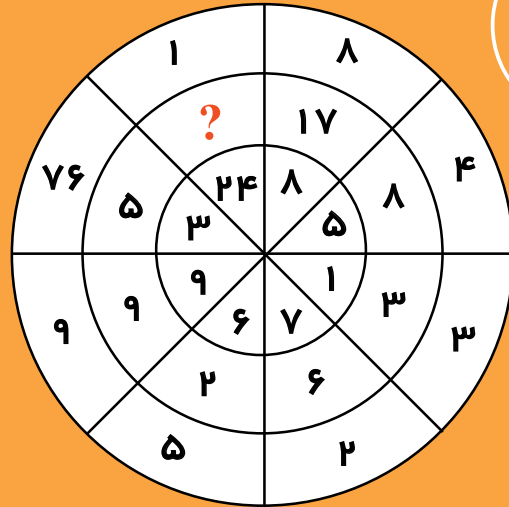
● قونیه شهری است تاریخی که در گذشته پایتخت سلاطین روم بوده و یکی از بزرگ‌ترین شهرهای ترکیه است.

س

رقم‌های ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های ۳ در ۳ فقط یک بار تکرار شود

۱	۳				۷		۹	
	۸	۱			۲	۵		
	۹	۳		۷	۱			۴
	۴		۸		۹			
		۷	۲	۱			۸	۹
					۵	۷	۱	۸
	۱	۹			۸			
	۷	۲		۵				۳
۹		۴			۳			۱

آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید؟



معما

شما قرار است تخم مرغ را به مدت دو دقیقه آب‌پز کنید. تنها وسیله اندازه‌گیری تان سه تا ساعت شنی سه دقیقه‌ای، چهار دقیقه‌ای و پنج دقیقه‌ای است. آیا می‌توانید با استفاده از این زمان‌سنج‌های شنی دو دقیقه را تفکیک و تخم مرغتان را آب‌پز کنید؟



جواب

معما را به دفتر

مجله به نشانی بالای صفحه

بعد ارسال کنید و به قید

قرعه جایزه بگیرید.

در این عبارتها رابطه‌ای وجود دارد که اگر آن را کشف کنید می‌توانید جای علامت سؤال، عدد درست و مورد نظر را حدس بزنید.

$$۱ + ۵ = ۱۸$$

$$۲ + ۷ = ۲۷$$

$$۳ + ۹ = ۳۶$$

$$۵ + ۱۰ = ۴۵$$

$$۴ + ۲۰ = ?$$

پ



آیا می‌توانید به جای علامت سؤال عدد صحیح را حدس بزنید و بنویسید؟
 راهنمایی: برای حل این مسئله باید به عددهای هر ردیف دقت کنید. عددهای پایین هر ردیف از حاصل یکی از چهار عمل اصلی به دست آمده است.

۳	۷	۵	۵
۵	۲	۵	
۵	۰		
			?

جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید.

۷	۴	۱
۸	۵	۲
۹	۶	?



جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید.

۸	۳	۲۱
۶	۵	۲۵
۱۲	۲	?



آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید؟
 راهنمایی: به عددهای طرفین هر ردیف خوب دقت کنید.

۲	۵	۱
۳	۱۳	۲
۲	۲۰	?

بدون شک گیاهان و انواع صیفی از مهم‌ترین منابع تأمین غذای آدم‌ها هستند و بدون آن‌ها انسان‌ها نمی‌توانند زندگی خوب و سالمی داشته باشند. حتی احتمالاتی وجود دارد که بشر در چندین سال یا قرن آینده، کمتر گوشت بخورد و بیشتر به سمت صیفی و گیاه‌خواری روی بیاورد. کاشت گیاهان و میوه‌ها و درختان کار جدیدی نیست و شاید بتوان گفت به اندازه عمر حضور بشر روی زمین، کاشت و کشاورزی هم سابقه دارد! طبق کتاب «تاریخ تمدن»، ترجمه احمد آرام، زنان کشاورزی را کشف کردند و اولین کاشت دانه و بذر در زمین را آنان انجام دادند.

این صنعت، فن، هنر، حرفه یا هر چیز دیگر که آن را بنامیم، تا چندین سال پیش به صورت سنتی و با همان روش‌های قدیمی انجام می‌شد، اما در حال حاضر کاری تخصصی است و با علم و دانش پیش می‌رود. شاید زمانی که مشغول

میل کردن میوه‌های خوش‌مزه

یا سیب‌زمینی سرخ‌کرده

بوده‌اید، در رؤیا فرو رفته

باشید که «کاش باغی

بزرگ داشتم و هر چیز را هر قدر که

دل‌م می‌خواست می‌کاشتم و خودم آن را از

درخت یا زمین می‌چیدم و به صورت تازه می‌خوردم!» ما

در این مطلب می‌خواهیم راه‌های رسیدن به این آرزو و

رؤیا را برایتان شفاف کنیم، تا اگر مطمئن شدید عاشق

باغ و درخت و کاشت و برداشت هستید، راحت‌تر آن را عملی کنید.

این راه از کجا می‌گذرد؟ از هنرستان. احتمالاً با «هنرستان‌های

کشاورزی» کمی آشنا هستید و می‌دانید که در هنرستان درس‌ها

بیشتر عملی‌اند و ساعت‌های کارگاه و کلاس‌های عملی بیشتر از

واحدهای نظری هستند. در هنرستان، هر کدام از رشته‌های شاخه

کشاورزی را که دوست داشته باشید، مهارت محور و به صورت «تولید

همراه با تدریس» می‌خوانید.

چطور هنرستان می‌خواهد ما را متخصص کاشت و کشاورزی کند؟

زمینه «کشاورزی» یکی از چهار شاخه رشته‌های هنرستانی است. در

این زمینه، چندین رشته فنی و حرفه‌ای وجود دارند که یکی

از آن‌ها «امور باغی» است.

در امور باغی چه درس‌هایی می‌خوانیم؟

رشته امور باغی هم مانند اکثر رشته‌های هنرستانی، سه پایه

تحصیلی دارد: دهم، یازدهم و دوازدهم.

در پایه دهم، هنرجویان درس‌های «آب، خاک و گیاه- تولید و

پرورش سبزی و صیفی- تولید و عرضه قارچ‌های دکمه‌ای و صدفی-

زیست‌شناسی- دانش فنی پایه امور باغی- همراه هنرجوی امور باغی»

را خواهند خواند. البته اکثر ساعت‌های درسی خود را در باغ‌ها و

باغچه‌هایی که در هنرستان‌های کشاورزی وجود دارند می‌گذرانند.

همان‌طور که از نام این درس‌ها مشخص است، هنرجوی پایه دهم

رشته امور باغی یاد می‌گیرد، چطور آبیاری ثقلی، کوددهی سرک، دفع

تحصیل و تولید





علف‌های هرز، آماده‌کردن سالن قارچ و بسته‌بندی محصول را به‌خوبی انجام دهد.

پایهٔ یازدهم پایه‌ای است که در آن هنرجویان امور باغی باید درس‌های «مدیریت تولید، شیمی، تولید و پرورش گیاهان دارویی، و تولید و پرورش گیاهان زینتی» را بخوانند و در کارگاه‌هایشان آموخته‌ها را به‌طور عملی انجام دهند.

در پایهٔ دوازدهم، درس‌های «دانش فنی و تخصصی امور باغی، تولید و نگهداری گیاهان فضای سبز، و تولید و پرورش گیاهان زینتی» برای هنرجویان ارائه می‌شوند. در این درس‌ها، کارهایی همچون کاشت چمن، آماده‌سازی بذر گل‌های فصلی و پارچه‌ای، سم‌پاشی، اصول طراحی فضای سبز، کاشت نهال، هرس کن بوته و گلخانه آموخته می‌شوند.

باغدار و کشاورز شدن به تحصیل نیاز دارد؟

همان‌طور که از نام رشتهٔ امور باغی مشخص است، یکی از مهم‌ترین کارهایی که فارغ‌التحصیل این رشته می‌تواند به آن مشغول شود، باغداری است و باغدار فردی است که مسئول رسیدگی به درختان و گیاهان باغ است. این کار به علم و دانش نوین نیاز دارد و نباید همچون گذشته به‌صورت سنتی انجام شود، زیرا در روش سنتی، از منابع باارزشی مانند آب به‌خوبی استفاده نمی‌شود و آب هدر می‌رود. در علم کشاورزی که حالا با روش‌های پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان تفاوت دارد، خاک تخریب و ضعیف نمی‌شود و آب زیادی مصرف نمی‌شود. علاوه بر این، کیفیت محصولات کشاورزی، زمانی که به‌طور تخصصی و حرفه‌ای کاشته و برداشته شوند، بالاتر می‌رود. زیرا کشاورز متخصص می‌داند از چه نوع سمی و به چه مقداری استفاده کند و محصول را چطور بسته‌بندی کند که در مسیر رفت به بازارهای گوناگون، تخریب و فاسد نشود.

با رشتهٔ امور باغی در چه کارهایی می‌توان مشغول شد؟

یکی از شغل‌های پردرآمدی که پس از تحصیل در این رشته می‌توانید داشته باشید، «تولید گیاهان زینتی و نهال» است. البته برای موفقیت در این عرصه بهتر است از بازاریابی و مدیریت تولید نیز چیزهایی بدانید.

بعضی دیگر از شغل‌های مرتبط با رشتهٔ امور باغی عبارت‌اند از: سرپرستی نهالستان؛ زیباسازی فضای سبز؛ کارشناسی بررسی آفت و سم؛ سرپرستی گلخانه؛ فعالیت در وزارت کشاورزی؛ پژوهشگری برای مؤسسه‌های تحقیقاتی در زمینهٔ کشاورزی و باغداری.



قالب شاعران

● کمال شفیعی

دوبیتی هم قالبی است که شاعران زیادی از آن استفاده کرده‌اند؛ مانند **باباطاهر عریان** و **فازنده دشتستانی**. به این دوبیتی از باباطاهر دقت کنید:

**به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به دریا بنگرم دریا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا ته وینم**

شعر نو هم که در دوره ما از ۷۰ سال پیش رایج شده، مواردی به قالب‌های قبلی افزوده است که قالب نیمایی، آزاد، سپید و ... از آن دسته‌اند. در اینجا یک شعر نیمایی را از سروده‌های **عمران صلاحی** با هم می‌خوانیم:

دفتر من در وسط باد ورق می‌زند
برگی از آن می‌کند
نام تو در باغ‌ها ورد زبان می‌شود

گفتنی است که بسیاری از شاعران از چند قالب در سرودن شعرهای خود استفاده کرده‌اند. این کار نیازمند شناخت قالب‌ها و توانایی استفاده مناسب از هر قالب است.

آخرین قالبی که در اینجا می‌آوریم شعر سپید است. در این قالب از وزن استفاده نمی‌شود، اما کلام لحن و آهنگی مخصوص دارد. این شعر را از کتاب «گوزن‌های پا به ماه» ببینید:

**پدرم
خانه‌ای نداشت
اگرچه
فاتح سرزمین بزرگی بود
که در سینه مادرم می‌تپید
و پرنده‌ها
به استواری شانه‌هایش
نماز می‌بردند
من سرزمینی ندارم
و تا آنجا که به یاد دارم
خشک‌سالی دستان پدرم را
هیچ بارشی تر نکرد
اگرچه
چشمان مادرم
همیشه
بارانی بود**

یکی از رازهای شاعری در ادبیات رعایت کردن قالب شعر است. هر شاعر با توجه به علاقه، توانایی، استعداد و مطلبی که می‌خواهد با مخاطب در میان بگذارد، باید برای شعرش قالب مناسبی را انتخاب کند و شعرش را در آن قالب ارائه دهد. مثلاً **خیام** قالب رباعی را انتخاب کرده است. **باباطاهر** قالب دوبیتی، **حافظ** غزل، **نیما** قالب نیمایی و برخی از شاعران قالب شعر سپید را انتخاب می‌کنند.

شاید جالب باشد که بدانیم هر قالب شعری وزن و موسیقی خود را دارد که در رازهای شاعری بعد، درباره موسیقی و وزن در شعر با هم سخن خواهیم گفت. اما در ادبیات فارسی بیش از ۱۰ قالب شعری وجود دارد که برخی از آن‌ها بسیار کاربرد دارند و استفاده می‌شوند و برخی از آن‌ها کم کاربردتر هستند. قالب‌های شعر عبارت‌اند از:

قطعه، غزل، قصیده، مستزاد، فرد، مثنوی، دوبیتی، رباعی، نیمایی، سپید یا آزاد که به آن منثور هم گفته می‌شود.

ترکیب‌بند، ترجیع‌بند و به‌تازگی قالب‌هایی مانند سه‌گانی، خسروانی یا نوخسروانی، طرح و هایکو هم به این قالب‌ها اضافه شده‌اند.

از قالب‌های فرعی هم می‌توان از کاریکلماتور سخن گفت. هر شاعری برای بیان بهتر اندیشه و احساس خود باید از این قالب‌ها بهره بگیرد. مثلاً حکیم **فردوسی** در قالب مثنوی «شاهنامه» را سروده است و **مولانا جلال‌الدین** کتاب «مثنوی» را چنان که از نامش پیداست، در این قالب سروده است. **حافظ شیرازی**، **سعدی**، **صائب تبریزی** و بسیاری دیگر، قالب غزل را برای خود انتخاب کرده‌اند. همه ما خیام را به عنوان رباعی‌سرا می‌شناسیم. او و بسیاری دیگر هم از این قالب کوتاه برای سرودن شعرهایشان استفاده کرده‌اند؛ مثل **مهستی گنجهای**، **ابوسعید ابی‌الخیر** و ... یک نمونه از رباعی‌های **ابوسعید ابی‌الخیر** چنین است:

**وافریادا ز عشق، وافریادا
کارم به یکی طرفه نگار افتادا
گر داد من شکسته دادا دادا
ورنه من و عشق هرچه بادا بادا**

نسیم شمال

● محمود پوروهاب

تیمارستان بردند. ایشان همان‌جا فوت کردند. شاید هم او را کشتند!»
یکی از ته کلاس می‌پرسد: «آقا واقعاً دیوانه شده بود؟»
آقای نویدی آه می‌کشد و می‌گوید: «نه، هرگز! یکی از بزرگان آن زمان، سعید نفیسی، می‌گوید، من در تیمارستان برای دلجویی به دیدارش می‌رفتم. هیچ نشانهٔ جنونی در این مرد بزرگ نمی‌دیدم؛ همان بود که همیشه بود.»
- آقا قبر نسیم شمال کجاست؟

- قبرش معلوم نیست. یکی از دوستان روزنامه‌نگارش می‌گوید: از طرف شهربانی به من اطلاع دادند که نسیم شمال فوت کرده. بعد به من گفتند نباید دربارهٔ مرگ او در روزنامه‌ها حرفی بزنم. من رفتم تیمارستان. جنازهٔ او را تحویل گرفتم و با درشکه به «مسکرآباد» بردم و بدون اینکه کسی بفهمد، دفن کردم.»
کلاس پر از غم می‌شود. آقای نویدی با چشم‌های پر از اشک روی تخته می‌نویسد: چند بیت از نسیم شمال:

تو نگفتی می‌کنم امشب الو؟
تو نگفتی می‌خوریم امشب پلو؟
نه پلو دیدیم امشب نه چلو
سخت افتادیم اندر منگنه
آخ عجب سرماست امشب ای ننه!
نیست اصلاً فکر اطفال و فقیر
نه و کیل و نه وزیر و نه امیر
ای خدا دادِ فقیران را بگیر
سیر را نبود خبر از گرسنه
آخ عجب سرماست امشب ای ننه...
دست مزنا! چشم، بیستم دو دست
راه مرو! چشم، دو پایم شکست
حرف مزنا! قطع نمودم سخن
نطق مکن! چشم، بیستم دهن
هیچ نفهم! این سخن عنوان مکن
خواهش نافهمی انسان مکن
لال شوم، کور شوم، کر شوم
لیک محال است که من خر شوم.

آقای نویدی همان‌طور که دارد روی تخته فعل‌های ماضی و مضارع را به ما درس می‌دهد، به ساعتش نگاه می‌کند. همه می‌دانیم که ۲۰ دقیقهٔ آخر کلاس صحبت از شعر و شاعری است. بچه‌ها می‌گویند آقا دو دقیقهٔ دیگر مانده است. آقای نویدی کمی طول کلاس را قدم می‌زند و بعد می‌پرسد: «خب منتظر چه هستید! امروز دربارهٔ کدام شاعر حرف بزنیم؟»

- آقا، سعدی!

- آقا، نظامی!

- آقا، یک شاعر طنزپرداز. ما از شعر طنز خیلی خوشمان می‌آید!
آقای نویدی لبخند می‌زند: «یک شاعر طنزپرداز! مثلاً کی؟»

سینا، شاعر کلاس، از جا بلند می‌شود: «آقا، نسیم شمال.»
آقا! سید اشرف‌الدین حسینی، معروف به «نسیم شمال»، در قزوین به دنیا آمد. شش ماهه بود که پدرش از دنیا رفت. بعد از تحصیلات ابتدایی، در نوجوانی به عراق رفت و در کربلا، پنج سال درس طلبگی خواند. بعدها به تبریز رفت و تحصیلات طلبگی خود را در حوزهٔ علمیهٔ تبریز ادامه داد. رضا می‌پرسد: «اگر قزوینی است، چرا به او می‌گویند نسیم شمال؟»

آقای نویدی جواب می‌دهد: «به خاطر روزنامه‌اش. اسم روزنامه‌اش نسیم شمال بود. ببینید، سید اشرف محبوب‌ترین و مشهورترین شاعر ملی دورهٔ نهضت مشروطه است. سال ۱۳۲۴ به شهر رشت رفت و در آنجا نخستین شمارهٔ روزنامهٔ نسیم شمال را به صورت هفتگی منتشر کرد. سال ۱۳۳۲ به تهران آمد و روزنامه‌اش را در تهران منتشر کرد. روزنامه‌اش خیلی طرفدار داشت و پرفروش‌ترین روزنامهٔ آن زمان بود. جالب است بدانید، ده یازده بچه هر روز به در خانه‌اش می‌رفتند و روزنامه‌اش را می‌گرفتند و می‌فروختند، و غروب پول آن را برای شاعر می‌آوردند. در روزنامهٔ نسیم شمال شعرهای طنز سیاسی و اجتماعی علیه حکومت ظالم ایران و ظلم و ستم روس و انگلیس بود که در ایران مداخله می‌کردند. شعرهایش باعث بیداری و آگاهی مردم می‌شد. سید اشرف زندگی عجیبی داشت. از کودکی تا آخر عمر در رنج و سختی و فقر زندگی کرد و تنها امیدش تلاش برای بیداری مردم و آبادانی کشور بود. روزنامهٔ او چند بار توقیف شد. بعد هم او را به خاطر شعرهایش زندانی کردند. آخر هم به بهانهٔ اینکه دیوانه شده است، او را به

خورشت حلوایی

معصومه شیخان

فوت آشپزی:

اگر خورشت با طعم ترش را می‌پسندید، از رب انار ترش یا آب انار ترش استفاده کنید. در غیر این صورت می‌توانید کمی شکر به خورشت اضافه کنید تا طعم آن ملس شود.

بخت دست

مواد لازم

- کدو حلوایی (کدو تنبل)
- مرغ؛ دو تکه متوسط
- رب انار؛ دو قاشق غذاخوری
- گردوی آسیاب شده؛ نصف پیمانه
- پیاز؛ یک عدد متوسط
- رب گوجه‌فرنگی؛ یک قاشق غذاخوری
- نمک، فلفل، زردچوبه و دارچین؛ به میزان دلخواه

طرز تهیه

• کدو حلوایی را می‌شوییم و به تکه‌های درشت برش می‌زنیم. در ظرفی، تکه‌های کدو را با نصف لیوان آب روی حرارت مستقیم گاز قرار می‌دهیم. بعد از پخت کدوها، پوست آن را از گوشت جدا می‌کنیم. کدوی بی‌پوست را به صورت پوره درمی‌آوریم. پیاز را نگینی خرد می‌کنیم و در روغن تفت می‌دهیم. مقداری زردچوبه به آن اضافه می‌کنیم. تکه‌های مرغ را اضافه می‌کنیم و کمی تفت می‌دهیم. رب گوجه‌فرنگی و رب انار را به ظرف اضافه می‌کنیم. بعد از کمی تفت دادن، نمک، فلفل سیاه و پودر دارچین را اضافه می‌کنیم. گردوی آسیاب شده را هم به مخلوط می‌افزاییم. کدوی پوره شده را، بعد از کمی تفت دادن، به مخلوط اضافه می‌کنیم. دو سه لیوان آب جوش به مواد خورشت اضافه می‌کنیم. در قابلمه را می‌گذاریم و حرارت شعله‌ی گاز را کم می‌کنیم. بعد از دو سه ساعت، خورشت کدو حلوایی آماده است.

این خورشت را می‌توان به همراه برنج خورد. نوش جان!



مراحل پخت این خورشت را با هم ببینیم

بفرما کاکا



این شیرینی را می‌توان به عنوان میان‌وعده به همراه جای یا دمنوش‌های دیگر سرو کرد.

مواد لازم

- تخم‌مرغ؛ یک عدد
- پوره کدو حلوایی؛ یک پیمانه
- آرد برنج؛ یک پیمانه
- شکر؛ نصف پیمانه
- شیر؛ یک چهارم فنجان
- گلاب؛ یک قاشق غذاخوری
- دارچین، پودر هل و وانیل؛ به میزان دلخواه
- روغن



فوت آشپزی:

به جای آرد برنج می‌توان از آرد گندم استفاده کرد، اما آرد برنج طعم مطبوع‌تری به شیرینی می‌دهد.



طرز تهیه

- تخم‌مرغ، وانیل و شکر را در ظرفی مخلوط می‌کنیم. ● مخلوط را آنقدر هم می‌زنیم تا یکدست شود. ● شیر و گلاب را به آن‌ها اضافه می‌کنیم و هم می‌زنیم. ● آرد برنج، پودر دارچین و پودر هل را به آن‌ها اضافه می‌کنیم. ● کدوی پوره‌شده را به مخلوط اضافه و به‌خوبی با آن ترکیب می‌کنیم. ● مخلوط را نیم‌ساعت درون یخچال قرار می‌دهیم تا آرد برنج باز شود. ● روغن را در تابه می‌ریزیم و روی حرارت کم و مستقیم گاز قرار می‌دهیم. ● به کمک یک ملاقۀ کوچک، کمی از مخلوط آماده‌شده را برمی‌داریم و در تابه، به‌صورت تکه‌ای، می‌ریزیم. ● بعد از سرخ شدن یک‌طرف، آن‌طرف دیگر را سرخ می‌کنیم. ● شیرینی‌های آماده را در داخل ظرف پذیرایی قرار می‌دهیم.



مراحل پخت شیرینی

ماه مانا

● هانیه عبقری زاده

روزهای مانا

۱۱ اسفند

میلاد حضرت علی اکبر (ع)

سلام بر تو ای علی اکبر (ع)؛ اول فدایی از بهترین نسل ابراهیم خلیل (ع)؛ همه نام تو را می‌دانند. همه تو را می‌شناسند. تو شبیه‌ترین شکوفهٔ ازل به پیامبری.

در زیارت‌نامه‌ها می‌خوانیم: «سلام بر تو ای صدیق و شهید بزرگوار و سید پیشتاز که با سعادت زیستی و با شهادت درگذشتی و از دنیا جز عمل صالح بهره‌ای نگرفتی و در زندگی جز به سودای پرسود آخرت نپرداختی. میلاد تلاقی دو نور در یک آینه، حضرت «علی اکبر علیه‌السلام»، مبارک باد!



۱۲ اسفند

روز مهندس

برای مهندسان بن‌بستی وجود ندارد. آنان یا راهی خواهند یافت، یا راهی خواهند ساخت. پس به تمام کسانی که مهندسی را درک کردند، به تمام کسانی که پلی ساختند از انتهای بن‌بست کوچهٔ رفاه تا بیکران، به تمام کسانی که شبانه‌روز خود را وقف کردند تا همگان شبانه‌روزی روشن داشته باشند، به تمام کسانی که لذتش را فهمیدند، نه آنان که تنها به نامش خوانده شدند، این روز را تبریک عرض می‌کنیم و قدردان زحمات‌های مهندسی بس بزرگ‌تر، جناب **خواجه نصیرالدین طوسی**، نیز هستیم.



۱۳ اسفند

ولادت حضرت مهدی (عج)

سلام بر تو ای حاضرترین حاضرها، سلام بر تو ای پرچم افراشتهٔ هدایت!

مهدی جانم، دنیا از ظلم و ستم غاصبان و کودک‌کشان و مظلومان به تنگ آمده است و خونش به جوش می‌شنود صدای اللهم عجل لولیک الفرج دنیا را؟ ما همگی مستأصل و مستضعف شده‌ایم. ای مهربانی که آفتاب در مقابلهٔ زانو خواهد زد و ماه در پیشگاهت به سجده خواهد افتاد، ای راز خلقت، همهٔ منتظرانت یاد تو را در قاب کهنهٔ انتظار نگه می‌دارند و لحظه‌های خود را با «ای کاش» ها سپری می‌کنند تا به جمعهٔ وصال برسند.

یا انیس المستأنسین، میلادتان مبارک!



۱۸ اسفند

روز درخت کاری



هر روز برجها تا آسمان قد می کشند و خودروهای جدید در خیابانهای شهر خودنمایی می کنند، ولی تو هنوز ایستاده‌ای، سرباز پیر طبیعت. گلویت از دود ماشین‌ها می سوزد و مظاهر فناوری تنت را می لرزاند، ولی تو هنوز دستانت را رو به آسمان بالا گرفته‌ای. گویی هر روز برای نزول رحمت پروردگار دعا می کنی. تو زیباترین پدیده آفرینش هستی و خداوند، در آن سوی آسمان‌ها، به تعداد تمام انسان‌ها، درخت‌هایی از جنس بودن کاشته است و تو ای انسان، درخت بکار روی زمین، برای تنفس این کره خاکی. مقام معظم رهبری فرمودند: هر روز را روز درخت کاری بدانیم و تلاش کنیم به محیط‌زیست کمک کنیم. روز درخت کاری مبارک!



۲۲ اسفند

مقام شهدا

مشق امشب واژه شهید است. هزار و چهارصد بار از روی تو می نویسم، تا یادم باشد از کربلای حسین (ع)، تا هورالعظیم، از مکه تا فکه، راه کوتاهی است؛ به اندازه یک قطره سرخ از خون خدا. می نویسم تا یادم نرود: تمام اقتدار میهنم را از پرواز شما دارم. تو رفتی، تا خیابان‌های شهر با گام‌های نامردان آلوده نشود. اگر در هوای پاکیزه استقلال نفس می کشیم، اگر ایستاده‌ایم و روشنی را ادامه می دهیم، به خاطر خون پاک توست که معابر و شهر را گلگون کرده است. مقام ستودنی است ای شهید!

۲۹ اسفند

روز ملی شدن صنعت نفت



وقتی پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت در کشور تصویب شد، برخی که دست‌نشانده آمریکا بودند، می گفتند این پیشنهاد از طرف عده معدودی مرتجع و ثروتمند و همچنین عده‌ای ملای متعصب که در رأس آن‌ها سید ابوالقاسم کاشانی قرار گرفته است، پشتیبانی می‌شود. چند تن منفی‌باف هم، که عده‌ای از جوانان ساده‌لوح از آن‌ها پیروی می‌کردند، فریاد می‌زدند: «نفت ایران برای ایرانی؟ مگر می‌شود»، و باورش‌شان نمی‌شد که ایرانی‌جماعت بتواند نفت خود را اداره کند! امروز بیش از نیم‌قرن از آن دوران می‌گذرد و نفت ایران در دست ایرانی و برای ایرانی است. این نقطه عطف در طول تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران، پیشرفت‌های بسیاری را برای ایران به ارمغان آورد. روز ملی شدن صنعت نفت مبارک!

طناب‌کشی یکی از بازی‌ها و تفریح‌هایی است که در سراسر دنیا اجرا می‌شود. این ورزش زمانی چنان در سراسر جهان محبوبیت داشت که حتی مسابقات آن در بازی‌های المپیک نیز برگزار می‌شدند. در حال حاضر هم، هر چند دیگر در بازی‌های المپیک از این رشته خبری نیست، اما فرقی نمی‌کند در کجای جهان باشیم؛ اگر یک بار همراه با دوستان خود این رقابت را بین خودمان برگزار کنیم، حتماً علاقه‌مند می‌شویم بارها و بارها با همدیگر مسابقه طناب‌کشی برگزار کنیم.

یک بازی متنوع با طناب یا کش

با کمی خلاقیت می‌توانید تمرین‌های دیگری با طناب انجام دهید که همه این بازی‌ها و ورزش‌ها به طناب‌کشی شباهت دارند. در بازی‌ای که اکنون با آن آشنا می‌شوید، شما و دوستانتان ابتدا به دو گروه مساوی تقسیم شوید (درست مثل مسابقه طناب‌کشی). می‌توانید یک طناب کوتاه یک متری (یا حتی کش‌هایی مثل کش پیلاتس) در مرکز زمین قرار دهید؛ طوری که یک سر طناب به سمت یک گروه و سر دیگر طناب به سمت گروه مقابل باشد.

نبرد دو گروه با یک طناب

شکل ساده طناب‌کشی این است که دو گروه در برابر هم قرار می‌گیرند. تعداد نفرات دو گروه باید مساوی باشد. هر چقدر هم قدرت نفرات دو تیم با یکدیگر برابر باشد، مسابقه گروه‌ها جذاب‌تر



جهان ورزش

آشنایی با ورزش طناب‌کشی

مهدی زارعی

زور کاف

نحوه قرار گرفتن دو گروه

دو گروه می‌توانند تا جایی که ممکن است از هم فاصله بگیرند. مثلاً فرض کنید از این سمت حیاط مدرسه تا آن طرف حیاط، ۲۰ متر فاصله است. یک گروه می‌تواند کاملاً به دیوار یک طرف مدرسه بچسبد و گروه دیگر نیز در مقابل آن‌ها، کنار دیوار روبه‌روی مدرسه، قرار گیرد تا فاصله بین دو گروه تقریباً ۲۰ متر باشد. حالا باید خط مرکزی زمین را مشخص کنید و هر کدام از افراد طوری قرار بگیرند که یک نفر از گروه مقابل دقیقاً روبه‌روی آن‌ها باشد. بهترین راه برای جذاب‌شدن بازی این است که هر وقت نوبت هر کدام از اعضای گروه شد، آن‌ها باید در جایی بایستند که کش یا طناب مرکز زمین، دقیقاً روبه‌روی آن‌ها باشد.

و هیجان‌انگیزتر خواهد شد. فقط کافی است خطی روی زمین کشیده شود و دو گروه در دو طرف خط بایستند و در شرایطی که با دستور داور مسابقه، شروع به کشیدن طناب می‌کنند، تلاش کنند با هماهنگی و قدرت، تیم مقابل را به سمت خط میانی زمین بکشند و سرانجام با کشاندن آن‌ها به این طرف خط (زمین خودشان) بازی را به سود خود خاتمه دهند.

اهمیت هماهنگی و کار گروهی

در این نوع طناب‌کشی، آنچه اهمیت دارد، علاوه بر قدرت بدنی و زور بازوی هر یک از نفرات تیم، هماهنگی بالای آن‌هاست. اگر طناب‌کشی را انجام دهید، حتماً متوجه خواهید شد که افراد

پاسخ سرگرمی

۱ عدد ۴

اگر به عددهای داخل هر یک از دایره‌ها نگاه کنید متوجه می‌شوید که شامل عددهای از ۱ تا ۹ می‌شوند. بنابراین با توجه به این منطق، عدد ۴ جواب صحیح است.

۲ عدد ۷۲

حاصل جمع‌ها در عدد ۳ ضرب شده‌اند.

۳

۱	۳	۸	۵	۶	۷	۴	۹	۲
۳	۸	۱	۹	۴	۲	۵	۷	۶
۲	۹	۳	۶	۷	۱	۸	۴	۵
۶	۴	۵	۸	۳	۹	۱	۲	۷
۵	۶	۷	۲	۱	۴	۳	۸	۹
۴	۲	۶	۳	۹	۵	۷	۱	۸
۷	۱	۹	۴	۲	۸	۶	۵	۳
۸	۷	۲	۱	۵	۶	۹	۳	۴
۹	۵	۴	۷	۸	۳	۲	۶	۱

۴ عدد ۳

عددهای بالایی و پایینی در هر ستون با یکدیگر جمع شده‌اند و حاصل جمع بر عدد ۲ تقسیم شده و عدد میانی را تشکیل داده است:

$$(۷+۹):۲=۸$$

$$(۴+۶):۲=۵$$

$$(۱+۳):۲=۲$$

۵ عدد ۴

عددهای وسطی در هر ردیف از حاصل جمع مربع (توان دوم) عددهای طرفین به دست آمده است.

اگر عددهای ۲ و عدد مجهول یعنی ۴ را به توان دوم برسانیم، می‌شود: $۲^۰=۱$ ، $۴^۰=۱$

۶ عدد صفر

عددهای هر ردیف در یکدیگر ضرب شده‌اند و عدد پایینی را تشکیل داده‌اند:

$$۳۷۵۵=۳ \times ۷ \times ۵ \times ۵=۵۲۵$$

$$۵۲۵=۵ \times ۲ \times ۵=۵۰$$

$$۵۰=۵ \times ۰=۰$$

۷ عدد ۲۲

$$(۸-۱) \times ۳=۷ \times ۳=۲۱$$

$$(۶-۱) \times ۵=۵ \times ۵=۲۵$$

$$(۱۲-۱) \times ۲=۱۱ \times ۲=۲۲$$

آماده، حرکت!

وقتی داور مسابقه دستور حرکت دو نفر به نمایندگی از دو گروه را داد، آن‌ها باید به سرعت به سمت مرکز زمین حرکت و تلاش کنند زودتر از نفر مقابل، طناب (یا کش) را به زمین خود بکشند و برای گروه خود امتیاز کسب کنند. هر کدام از نفرات که زودتر طناب را لمس کند و به سمت زمین خود بکشد، برای گروهش امتیاز می‌گیرد. بعد از آن، نفرات عوض می‌شوند و نفرات جدیدی آمادهٔ دویدن و کشیدن طناب از دست هم می‌شوند.

به هر کس که زودتر طناب را به سمت زمین خود می‌کشد، می‌توان ۲ امتیاز داد. اما چرا ۲ امتیاز؟ اگر این بازی را اجرا کنید، می‌بینید که گاهی وقت‌ها دو نفر هم‌زمان به طناب می‌رسند و آن‌قدر هم‌زمان طناب را می‌کشند که نمی‌توان قضاوت کرد کدام‌یک زودتر طناب را برداشته است. در چنین حالتی، به هر کدام از نفرات یک امتیاز داده می‌شود.



چاپ‌شده است!

کمک به چاق شدن نفس

هرچه تعداد اعضای دو گروه بیشتر باشد، فرصت بیشتری برای استراحت و چاق شدن نفستان وجود دارد. با کم شدن تعداد اعضا، شما زودتر باید آمادهٔ دویدن مجدد شوید. این کار حسابی نفستان را می‌گیرد! البته با تکرار همین حرکت‌هاست که توان دویدن و چابکی‌تان بالا می‌رود و ورزشکار بهتری می‌شوید.

یادتان باشد، باید از فکر‌تان هم استفاده کنید. اگر می‌خواهید گروه شما امتیاز بیشتری به دست آورد، انتخاب نفرات شما باید طوری باشد که همیشه نفرات بهتری را در برابر نفرات گروه مقابل قرار دهید و امتیاز خود را بالا ببرید! اما بدون توجه به امتیاز و گروه‌های برنده و بازنده، توجه کنید که مهم‌ترین مسئله، انجام یک بازی جذاب با دوستان‌تان است که آن را به خوبی انجام داده‌اید!

خودت را «میزان» کن

حسین امینی پویا

انسان موجودی اجتماعی است و چگونگی ارتباط و تعامل او با دیگران، بی‌آنکه به خود یا دیگران زبانی برساند، از مهم‌ترین دغدغه‌های اوست. همین دغدغه باعث شده است در سده‌های گوناگون، قوانین و مقررات و آداب و سنت‌های اجتماعی و مانند آن وضع شوند تا این روابط را به‌درستی و در چارچوبی منطقی، عاطفی و مقبول سامان دهند. اما این پرسش وجود دارد که با این حجم از قوانین، مقررات، اصول و آداب، آیا راهی آسان‌تر وجود ندارد که فارغ از این پیچیدگی‌ها بتوانیم بهتر به این هدف برسیم؟ اساساً آیا اصل و معیاری کلی وجود دارد که در چارچوب آن بتوان به‌سادگی تعامل با دیگران را سامان داد و عملکرد خود را در این زمینه ارزیابی کرد؟ آیا راهکاری دمدستی و همگانی وجود دارد که بتواند در یکی دو جمله، همه اصول اخلاقی ارتباطی را گردآورد و به‌عنوان دستورالعملی جامع، ما را در زندگی اخلاقی با دیگران رهنمون باشد؟

باید گفت بله. چنین راهکار ساده‌ای وجود دارد. این راهکار که می‌تواند به‌خوبی روابط میان افراد را نظم دهد و هر کسی می‌تواند به‌سادگی بر پایه آن عمل کند، همان است که گفته‌اند: هر چه را برای خود می‌پسندی، برای دیگران نیز بپسند و آنچه را بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران نیز نپسند. این قاعده که به دلیل بنیادی بودن و ارزشمندی به قاعده طلایی معروف است، از گذشته‌های دور و به شکل‌های گوناگون مطرح بوده و در آموزه‌های دینی نیز به‌دفعات به آن توصیه شده است.

جالب است که **امام علی (ع)**، در جایی، از این قاعده رفتاری با تعبیر «سخن حکیمانه جامع» یاد کرده و فرموده‌اند: «چه سخن حکیمانه و جامعی است این سخن که آنچه بر خود می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند و آنچه بر خود نمی‌پسندی بر آن‌ها نیز نپسند. ابی کلمه حکم جامعه ان تحب للناس ما تحب لنفسک...» (میزان‌الحکمه، ۱۵ جلدی، جلد سوم، ص ۱۲۶۴).

البته امام علی (ع) در جای دیگر به طرز مبسوط و با ذکر نمونه‌هایی چند، به این دستورالعمل اخلاقی پرداخته است و این خود گواه دیگری بر اهمیت ویژه آن است. ایشان در وصیت به **امام حسن (ع)** می‌فرماید: «فرزند عزیزم، در روابطت با دیگران، خویشتن خویش را میزان قرار ده و آنچه را برای خود می‌پسندی، برای دیگران نیز بپسند و آنچه را بر خویش نمی‌پسندی، برای دیگران نیز مپسند. چنانکه دوست نداری ستم ببینی، خود نیز ستم نکن. همان‌گونه که از دیگران نیکی انتظار داری،

خود نیز در حق آنان نیکی کن. هر کاری را که از دیگران زشت می‌شماری، ارتکاب آن را برای خود نیز زشت بدان. از خدمت دیگران بر مقداری خشنود باش که خود با ارائه آن خشنودی. آنچه را دوست نداری درباره‌ات بگویند، تو نیز درباره دیگران مگو (نهج البلاغه، نامه ۳).

می‌بینید که این قاعده رفتاری را چه زیبا توضیح داده است. ابتدا می‌فرماید، خودت را میزان میان خود و دیگران قرار بده. میزان به معنی ترازوست. امروزه ترازوها بیشتر دیجیتالی شده‌اند، اما ترازوهای سنتی در گذشته معمولاً دوکفه فلزی داشتند و توزین درست با آن به شکلی بود که دو کفه دقیقاً باید در سطح هم قرار می‌گرفتند. امام علی (ع) می‌فرماید، رفتار ما با دیگران باید به‌نوعی باشد که هر چه برای خود و در کفه خود می‌خواهیم، برای دیگران نیز همان را بخواهیم و چیزی را که برای خود روا نمی‌داریم، برای دیگران نیز روا ندانیم. این دو کفه - یعنی خودمان و دیگران - باید دقیقاً برابر و هم‌سطح باشند. بر اساس این قاعده، هر کس باید خود را جای دیگران بگذارد و به‌گونه‌ای با آن‌ها رفتار کند که دوست دارد دیگران در شرایط مشابه با او آن‌گونه رفتار کنند. این داشتن همان رفتار منصفانه با دیگران است. پس اگر می‌خواهیم دیگران با ما با احترام برخورد کنند، ما نیز باید به آن‌ها احترام بگذاریم. اگر از تحقیر بدمان می‌آید، ما نیز دیگران را تحقیر نکنیم.

آیا خود ما دوست داریم کسی به ما توهین کند؟ هیچ شخص سالمی از توهین خوشش نمی‌آید. پس ما نیز نباید چنین کاری بکنیم. همین‌طور که دوست نداریم کسی حق ما را ضایع کند، ما نیز حق دیگران را ضایع نکنیم.

با اجرای این قاعده، دیگر کسی نمی‌تواند همسایه‌اش را آزار بدهد. هیچ کاسبی کم‌فروشی نمی‌کند و هیچ زباله‌ای در کوی و برزن ریخته نمی‌شود و ...

بدین شکل، این قاعده رفتاری به جای اینکه شخص را در بحث‌های نظری در حوزه اخلاقی درگیر کند، به آسانی تکلیف او

را در موقعیت‌های گوناگون ارتباطی معین می‌کند. می‌بینید. وقتی انسان این قانون را رعایت می‌کند، خواسته یا ناخواسته ادب را نیز رعایت کرده است. زیرا طبیعی است انسان همیشه رعایت ادب را در مورد خودش می‌پسندد.

ممکن است کسی بگوید، هستند کسانی که برای خودشان بدبختی و آلودگی را می‌پسندند، یا هستند آدم‌هایی که دگر آزاری را پیشه کرده و به نوعی این شیوه را پسندیده‌اند. آیا طبق این فرمول نباید برای دیگران نیز همین‌ها را بخواهند؟ پاسخ روشن است. این تصورات صرفاً یک سوء تفاهم است. باید توجه داشت، مخاطب این دستورالعمل چه کسانی هستند؟ آدم‌های سالم که واقعا از گوهر انسانی برخوردارند و فطرت پاکشان دست‌نخورده باقی مانده است، مخاطب این توصیه هستند.

گفتیم که این توصیه در موارد متعدد از زبان بزرگان دینی نقل شده است. در تاریخ آمده است، روزی مردبادیه‌نشینی نزد رسول خدا(ص) آمد. روبه‌روی او ایستاد. افسار مرکب پیامبر را گرفت. پیامبر(ص) سوار بر شتر، می‌خواست به نبرد برود. گفت، ای رسول خدا، به من کاری بیاموز که با انجام آن کار به بهشت بروم. پاسخ پیامبر(ص) کوتاه بود: «هر طوری دوست داری مردم با تو رفتار کنند، تو نیز با مردم همان‌طور رفتار کن و آنچه را نمی‌پسندی که مردم در مورد تو انجام دهند، تو هم در مورد آن‌ها انجام نده. پیامبر(ص) در ادامه گفت: «این افسار را رها کن و راه را برای شتر باز کن!» (اشاره به اینکه تمام درخواست تو در این توصیه است و بس - میزان الحکمه پانزده جلدی، جلد ۲، ص ۷۹۹).

فردوسی نیز به زیبایی به این قاعده اشاره کرده است. آنجا که در **بزم انوشیروان** و **بوذرجمهر** از حکیمی که فرزانه‌تر از بقیه بود، پرسش‌هایی مطرح می‌شود تا به این پرسش حیاتی می‌رسید که: چه سازیم تا نام نیک آوریم و از آغاز و جام نیک آوریم حکیم در پاسخ می‌گوید:

بدو گفت شو دورباش از گناه
همان را همه چون تن خویش خواه
هر آن چیز کانت نباشد پسند
تن دوست و دشمن بدان در نبند
(شهنامه، به کوشش پرویز اتابکی،

جلد سوم، ص ۱۷۹۹، بیت‌های ۱۲۱۰ به بعد)

او نیز از ما می‌خواهد هر چیزی را که نمی‌پسندیم، برای دیگران هم نخواهیم.

جالب است بدانید، گستره این قانون آن قدر است که حتی به نوعی شامل حیوانات نیز می‌شود. درست است که ما نمی‌توانیم دقیقاً خود را جای حیوانی بگذاریم، اما تا حدودی با احساسات و کنش چنین موجودات زنده‌ای که در معرض عملکرد اخلاقی ما هستند آشناییم و نقاط مشترک قابل توجهی با آن‌ها داریم. همین مقدار آشنایی و وجوه اشتراکی که هست، می‌تواند ما را برای به کارگیری این قاعده در مورد آن‌ها یاری دهد. همان که برای نمونه **سعدی** از قول فردوسی نقل کرده است:

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

یعنی همان‌طور که جان تو برایت عزیز و شیرین است،

جانداري چون مورچه نیز چنین احساسی دارد. پس به جان

مورچه‌ها نیز تعرض مکن و آن‌ها را آزار مده.

می‌بینید، اگر به چنین قاعده‌ای پایبند باشیم، نه فقط با

انسان‌ها، که با محیط‌زیست نیز می‌توانیم تعامل سازنده

برقرار کنیم. پس طبیعت را نیز

آلوده نمی‌کنیم. هیچ حیوانی

را آزار نمی‌دهیم. شده است

مسیرمان را تغییر می‌دهیم تا

مورچه‌ای را لگد نکنیم و لنگه

دمپایی را خرج آن گربه بینوای

گوشه حیاط نمی‌کنیم و...

انسان می‌مانیم. انسانی زندگی

می‌کنیم و ان شاء الله عاقبتی انسانی

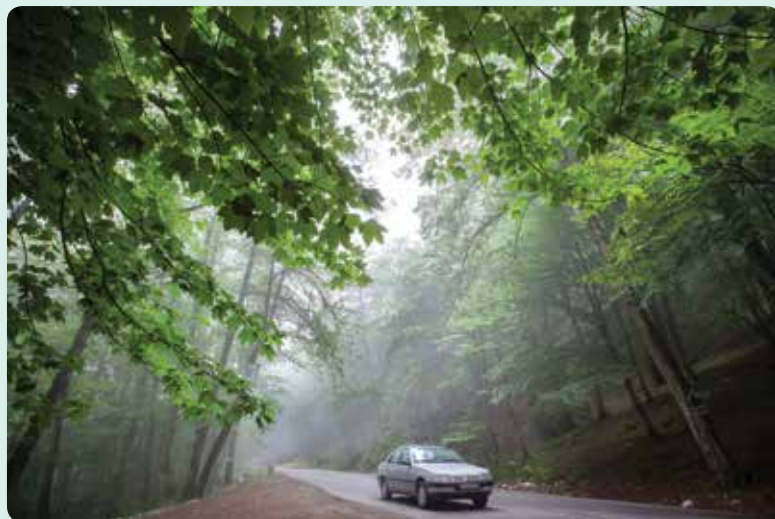
را تجربه می‌کنیم.

نوار سبز هیرکانی

نوار سبز شمالی ایران که با پشت سر هم قرار گرفتن چند روز تعطیل در تقویم، جاده‌های منتهی به آن شلوغ و پرآمدوشد (ترافیک) می‌شود، به نام جنگل‌های هیرکانی شناخته می‌شود. جنگل‌های هیرکانی از کهن‌سال‌ترین و قدیمی‌ترین نقاط سرسبز دنیا هستند. آن‌ها سرما و سختی‌های بسیاری را از سر گذرانده‌اند تا به امروز رسیده‌اند. اگرچه این باریکه غالباً سبز است، اما در فصل پاییز به رنگ‌های زرد، نارنجی و قرمز و در زمستان به رنگ سفید برفی متمایل می‌شود. برای دیدن زیبایی‌های این باریکه، یکی از بهترین انتخاب‌ها سفر به مازندران است. مازندران سرسبزترین استان ایران است، چرا که بیشتر از ۵۰ درصد جنگل‌های هیرکانی در محدوده این استان قرار دارند. این یعنی بیشتر از ۱ میلیون هکتار درخت، رودخانه، آبشار، جاده جنگلی و آبشار زیبا.



متن و عکس: محمد مهدی بهمنی

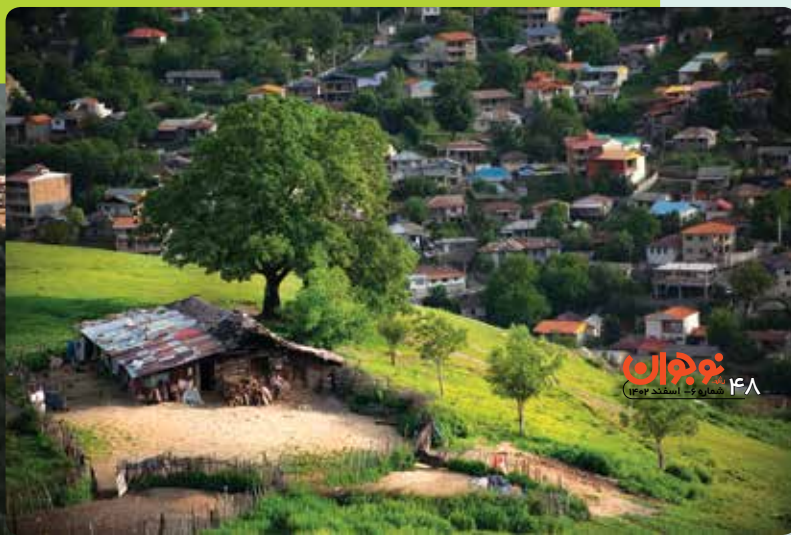


جاده‌های شمال

فاصله بین سرسبزی شمال ایران و جغرافیای خشک و کویری جنوب آن، رشته کوه البرز است. این رشته کوه البرز است که مانند یک سد، راه را بر ابرهای بارور می‌بندد و آن‌ها هم مجبور می‌شوند بار خود را در باریکه شمالی ایران بر زمین بگذارند و ببارند. زیباترین جاده‌های ایران را باید در پیچ‌وتاب جاده‌هایی که سعی می‌کنند از میان کوه‌های البرز خودشان را از این سو به آن سو برسانند، دید. هر کدام از ایرانی‌ها خاطرات و چشم‌اندازهایی فراموش‌نشده‌ای از جاده‌های منتهی به مازندران در خاطر دارند؛ خاطراتی از جاده‌های چالوس، هراز و فیروز کوه.

دریای ابر

با وجود هجوم خانه‌ها و ویلاهای نوساز به گوشه و کنار جنگل‌های هیرکانی، این روزها کمتر گوشه‌دنجی برای خلوت کردن در مازندران پیدا می‌شود. حتی روستایی مانند «فیلیند» که یکی از مرتفع‌ترین روستاهای مازندران است و برای رسیدن به آن باید از سربالایی و پیچ‌وتاب‌های بسیاری گذشت، بهار و تابستان شلوغی دارد. فیلیند نه تنها چشم‌اندازهایی از طبیعت زیبای پایین دست ارائه می‌دهد، که به دریای ابرهای روانش شناخته می‌شود. ابرها مانند جزر و مد دریا مدام بالا و پایین می‌روند، گاهی زیر پا، گاهی مقابل چشم و گاهی خود را به بالای سر می‌رسانند.





پیش به سوی دریا

بسیاری از مسافران و گردشگران در جاده‌های شمال می‌تازند و از چشم‌اندازهای سرسبز به سرعت می‌گذرند تا خود را به ساحل بزرگ‌ترین دریاچه جهان برسانند. اگرچه بسیاری از منطقه ساحلی دریای خزر در اختیار سازمان‌های دولتی یا خصوصی هستند، اما هنوز هم هستند بخش‌های ساحلی تمیز و زیبایی که می‌توان در آن‌ها به تفریح‌های آبی و ساحلی مشغول شد. ساحل شنی مناسب پیک‌نیک، شنا، قایق‌سواری و دیگر تفریح‌های آبی است و ساحل صخره‌ای نیز تماشای چشم‌اندازهای وسیع و نبرد بی‌پایان امواج و صخره‌ها را به دوستداران دریا هدیه می‌دهد.

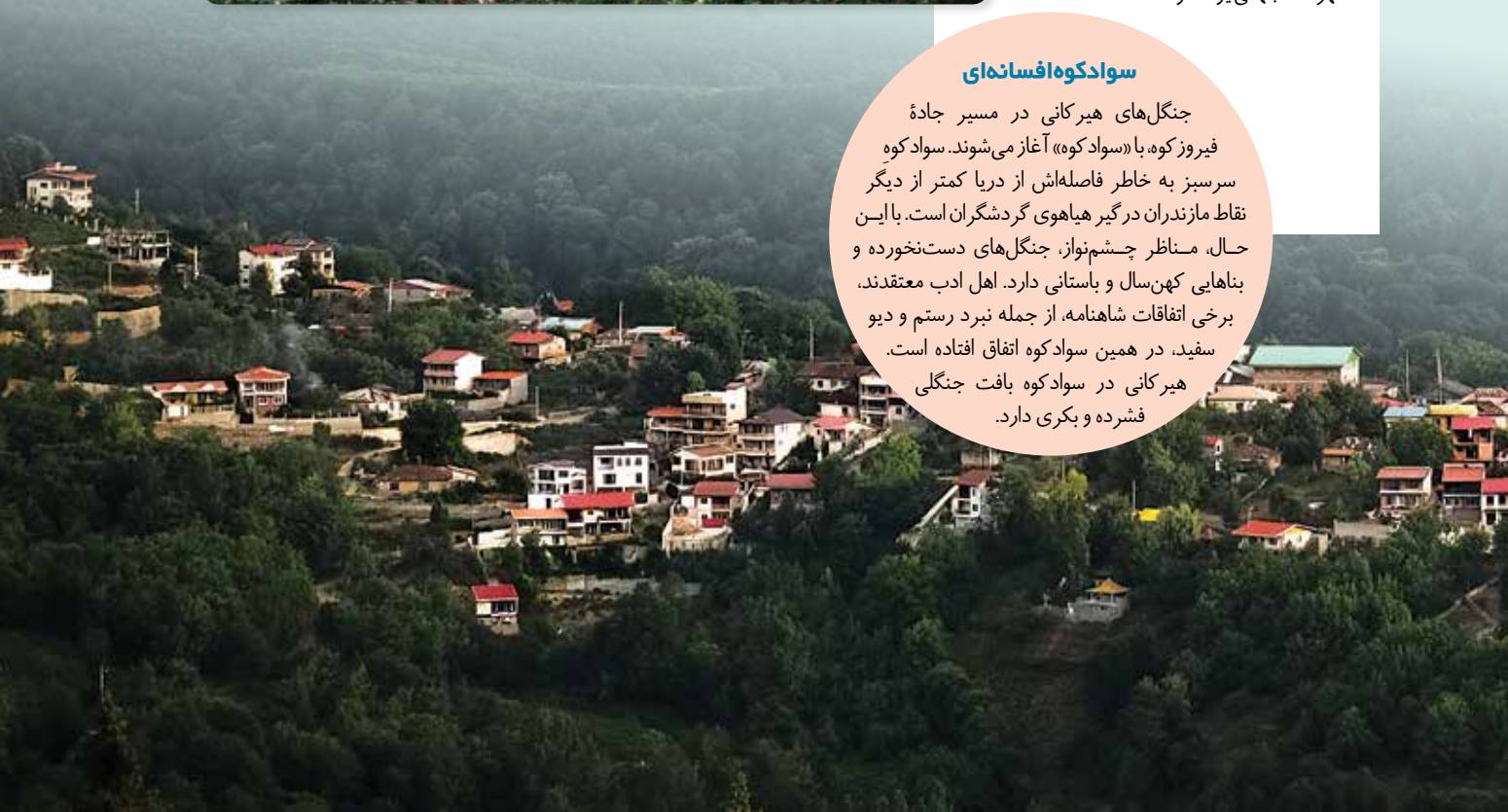


هیرکانی کهن‌سال

کارشناسان می‌گویند، عمر سرسبزی در جنگل‌های هیرکانی به ۲۵ تا ۵۰ میلیون سال می‌رسد. هیرکانی از جمله معدود جنگل‌هایی است که به خاطر شرایط آب و هوایی و معتدلش از پس سرمای سوزان عصر یخبندان برآمده است. سرسبزی آن محصول ۱۵۰ نوع گیاه بومی است و در میان شاخ و برگ درختان آن ۲۹۶ گونه پرنده و ۹۸ گونه پستاندار، از جمله پلنگ مازندران، زندگی می‌کنند. هیرکانی در ۵ استان ایران امتداد دارد و ۷ درصد خاک ایران را شامل می‌شود. جنگل‌های هیرکانی از آثار ثبت‌شده ایرانی در فهرست جهانی یونسکو هستند.

سوادکوه افسانه‌ای

جنگل‌های هیرکانی در مسیر جاده فیروزکوه، با «سوادکوه» آغاز می‌شوند. سوادکوه سرسبز به خاطر فاصله‌اش از دریا کمتر از دیگر نقاط مازندران درگیر هیاهوی گردشگران است. با این حال، مناظر چشم‌نواز، جنگل‌های دست‌نخورده و بناهایی کهن‌سال و باستانی دارد. اهل ادب معتقدند، برخی اتفاقات شاهنامه، از جمله نبرد رستم و دیو سفید، در همین سوادکوه اتفاق افتاده است. هیرکانی در سوادکوه بافت جنگلی فشرده و بکری دارد.



عقل‌های انسان‌ها کامل می‌شود و بشر از لحاظ علمی به بالاترین درجه می‌رسد.

فقر ریشه‌کن می‌شود، طوری که ثروتمندان دنبال فقیری می‌گردند تا به او کمک کنند؛ اما پیدا نمی‌کنند.

نعمت‌های خدا تمام زمین را فرا می‌گیرد و آسمان پرباران می‌شود.

وقتی او بیاید...

مهر و محبت و صمیمیت و نشاط همه جا را فرا می‌گیرد و کسی دشمن دیگری نیست.

ظالمان از میان برداشته می‌شوند و کسی به دیگری ظلم نمی‌کند.

عدالت همه جا را فرا می‌گیرد و حتی از کسی ضایع نمی‌شود.

جامعه به جامعه‌ای معنوی و اخلاقی تبدیل می‌شود و همه برای خدا زندگی و کار می‌کنند.

چرا نمی‌آید؟
چون آماده نیستیم.

کی می‌آید؟ وقتی که آماده باشیم و بخشی از ویژگی‌های جامعه بعد از ظهور را محقق کنیم.